

انقلاب ۱۹۱۸ آلمان

ویکتور سرژ

برگردان: رضا اسپیلی

ویراستار: وحید ولی‌زاده

این نوشتار به مناسبت نودمین سال‌گرد انقلاب آلمان از بخش دهم کتاب ویکتور سرژ به نام "سال نخست انقلاب روسیه" برگرفته شده است. انقلاب ۱۹۱۸ آلمان اگر پیروز می‌شد و اگر پرولتاریای قدرتمند کشور صنعتی آلمان به یاری دولت جوان شوراها در روسیه می‌آمد، بی‌شک گام بزرگی برای گسترش انقلاب سوسیالیستی در اروپا و جهان برداشته می‌شد. رهبران انترناسیونالیست حزب بلشویک به این امر مهم واقف بودند و تمام تلاش خود را برای یاری به انقلاب آلمان انجام دادند. اما خیانت دو حزب بانفوذ سوسیال‌دموکرات و حزب سوسیال‌دمکرات مستقل و کم‌تجربگی و عدم‌سازمان‌یابی به موقع سوسیالیست‌های انقلابی آلمان موجب شکست پرولتاریای آن کشور شد. در واقع، ناکامی پرولتاریای آلمان نقش مهمی در انزوا و شکست جنبش سوسیالیستی اروپا و به ویژه قدرت شوراها را کارگری و دهقانی در روسیه ایفا کرد. بدون تردید شکست انقلاب در آلمان، سبب‌ساز روی کار آمدن بوروکراسی استالینی در روسیه و سپس نازیسم هیتلری در آلمان گشت. نوشتار فشرده ویکتور سرژ این تجربه‌ی گرانقدر را از منظر تجربه‌ی نخستین سال انقلاب روسیه مورد بررسی و بازبینی قرار داده است. سامان نو

فروپاشی امپراتوری‌های محور

ماه‌های ژوئیه و اوت (۱۹۱۸) در غرب کمتر از روسیه سرنوشت ساز نبودند. هجوم بزرگ آلمان‌ها در لحظه‌ی آغاز شد که نیروهای آمریکایی هنوز دور از جنگ بودند و روسیه از نبرد کناره‌جسته بود هرچند درخواست متفقین به مقاومت را رد نکرده بود. حرکت گازانبری آلمان‌ها تنها برای نزدیکتر شدن به پاریس برنامه‌ریزی شده بود. گروه‌های نظامی هیندنبورگ و لودندورف در پایان آوریل از مواضعشان در کامباری، سن کوئنتن و لافر عزیمت کرده و به سمت آلبر، مون دیدیه و نویون (نبرد سوم) پیش رفتند؛ در برخی نواحی پنجاه کیلومتر نفوذ کردند و پیشرفتشان آلمانی‌ها و پیوند بین ارتش‌های فرانسه و انگلستان و همینطور کومپین و جاده پاریس را تهدید کرد. در پایان ماه مه تلاش بیشتری آنها را از لایلت به مارن کشاند، پیشروی چهل کیلومتری دیگری که به تسخیر سویسون و شاتو تیری انجامید. اما اکنون که بزرگترین قدرت صنعتی و مالی جهان، ایالات متحد، وارد جنگ شده،

از آنجا که متفقین تضعیف نمی‌شدند امپراتوری‌های محور (امپراتوری اتریش - مجارستان و آلمان) رسیدن به پیروزی را ناممکن دانستند. جنگ‌افزار مهیب زیردریایی که قرار بود پیش از دخالت آمریکا بریتانیا را به زانو درآورد، حالا دیگر چیزی بیش از ائتلاف بی‌معنی پول و نیرو نبود: کشتی‌سازی آمریکا و بریتانیا هر ماهه کشتی‌های بیشتری از تعداد زیردریایی‌هایی که به دست آلمان غرق می‌شد، می‌ساخت. از پافشاری ارتش متفقین بیشتر از آن بود که با ورود وسیله‌ی انسانی برجسته که ایالات متحد از پایان آوریل هر ماهه با ۳۰۰۰۰۰ سرباز تأمینش می‌کرد، جبران شود.

آلمان و اتریش در حد و مرز قدرتشان بودند در حالیکه ایالات متحد تلاشش را که با محاسبه‌گری همراه بود هنوز آغاز نکرده بود. اشغال اکراین تنها دستاوردی کوچک به سود قدرتهای محور بود، و جبهه روسیه همچنان جلوی حرکت نیروهای آلمانی را می‌گرفت: بیست و دو لشکر نسبت به «شیوع بلشویسم» به کار گرفته

شده و همه اینها شکننده‌تر بودند (آنچنانکه رویدادها به زودی نشان دادند) چون متشکل از قوای ذخیره بودند. اواسط ماه ژوئیه صدراعظم فن هینزه از لودندورف درباره امکان پیروزی قاطع پرسید و این پاسخ غریب را گرفت: «قاطعانه بگویم: بله». این اظهار عقیده صریح به هجوم ۱۵ ژوئیه انجامید که آغاز فاجعه بود. حمله‌ی جدی بین رِمس و شاتو تیری به سمت اپرنه به وقوع پیوست. پس از قطع کردن مارن اما آلمان‌ها به جبهه جدید و پابرجا یورش بردند: تلاششان در عرض بیست و چهار ساعت شکست خورد. دو روز بعد از آن شکست فوخ به سمت «کانون شاتوتیری» یورش برد و این کار را در ویلرز - کوترت با حمله‌ی سنگین تانک‌ها آغاز کرد. این آغاز پایان کار بود. در روزهای آخر ژوئیه آلمان‌ها به وزله عقب نشستند.

به تعبیر لودندورف «هشتم اوت تیره‌ترین روز ارتش آلمان در کل جنگ بود». در آن روز سومین نبرد پیکاردی بین مناطق آلبر و موروی آغاز شد. تانک‌ها در آنجا برای همیشه برتری تکنولوژیک نظامی متفقین



را تثبیت کردند. ارتش دوم آلمان شکست خورد و آن شکست چنان مفتضحانه بود که چند لشکر آلمان باید دوباره از نو شکل می گرفتند.

عامل تکان دهنده‌ی نوینی که رهبران (آلمان) را به این درک رساند که پایان کار نزدیک است آن بود که *سربازها دیگر نمی‌خواستند بجنگند*.

حوادثی روی داد که در ارتش آلمان غیرممکن به نظر می‌رسید: سربازان ما در محاصره‌ی اسب‌سواران دشمن بودند؛ وقتی تانک‌ها می‌رسیدند کل واحد نظامی سلاح‌هایشان را به زمین می‌انداختند. یک لشکر تازه نفس که شجاعانه تا خط اول آتش رفت، با گروه‌هایی که در حال عقب‌نشینی بودند برخورد کرد که فریاد می‌زدند: «اعتصاب شکن‌ها!»، «هنوز جنگ برایتان تمام نشده!». افسران که اغلب تمام نفوذ خود را از دست داده بودند، به دنبال این موج افتاده بودند ... جنگ باید پایان می‌یافت (لودندورف).^۱

آلمان‌ها از حالا به بعد در طول جبهه تحت فشار سنجیده دشمن که هرچه بیشتر بر آنها مسلط می‌شد عقب می‌نشستند. مقاومت این هفته به آن هفته آنها به نظر کاملا بیهوده بود. فرماندهی کل (ارتش آلمان) از دولت خواست که بدون تاخیر به دنبال صلح باشد.^۲

متفقین در ۱۵ سپتامبر به مقدونیه بین واردار و زرناسا حمله بردند. از اداره دیپلماتیک آمریکا که هنوز ماموریت رسمی در صوفیه داشت، اطلاع حاصل شد که بلغارستان دارد آخرین رمق‌هایش را می‌کشد. سربازهای روستایی از جنگ سرمی‌پیچیدند و لشکرهای دوم و سوم بدون مقاومت مواضعشان را ترک می‌کردند. ارتش بلغارستان در عرض چند روز از هم پاشید. تزار فردیناند (رهبر بلغارستان) خشمگین از اوضاع، استامبولیسکی رهبر اپوزیسیون دهقانی که تازه از زندان آزاد شده بود را به جبهه فرستاد. ارتش جمهوریخواه به سوی صوفیا پیشروی می‌کرد. این رویدادها هنوز هم مبهم باقی مانده‌اند. آنچه قطعی است، این است که

برای خفه کردن انقلاب اول دخالت پرتوانی از سوی نیروهای آلمانی که ارتش شوروی را بیرون صوفیه نگه می‌داشتند و سپس از سوی متفقین لازم بود. تزار فردیناند به سود برادرش از سلطنت کناره گرفت. حزب اپوزیسیون کنترل دولت را در دست گرفت. انقلاب دهقانی در زیر شلیک توپ خارجی به ناآرامی ملت ادامه داد. تسلیم رسمی بلغارستان به لشکر تحت فرماندهی ژنرال فرانک سپهره در ۲۷ سپتامبر اتفاق افتاد.

اتریش رو به زوال در پی صلح بود. آلمان و اتریش در ۴ اکتبر طرح مشترکی ارائه دادند برای آتش بس با رئیس‌جمهور آمریکا ویلسن. در برلین قدرت جدیدی روی کار آمد که پرنس مکس بادن صدراعظم و شایدمان سوسیال دمکرات معاون صدراعظم شده بودند. هفته‌های طولانی در مذاکرات طاقت فرسا با رئیس‌جمهور ویلسن سپری گشت. نیروهای محور ۱۴ ماده‌یی را که او (ویلسن) در ژانویه ارائه داد پذیرفتند (دیپلماسی باز، آزادی دریاهای، برابری بازرگانی، حق تعیین سرنوشت از سوی مردم، استقلال لهستان، تشکیل جامعه ملل). ویلسن اعلام کرد که تنها با آلمانی دمکراتیک به مذاکره برای صلح می‌نشیند. کاری که با محاصره و تانک‌ها شروع شده بود با تبلیغ برای دمکراسی و حقوق ملیت‌ها تکمیل شد. این نمایان‌شدن برتری پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری بر امپراتوری‌هایی بود که با بقایای رژیم *باستانی* می‌زیستند. آلمان اکنون در محاصره کابوس تجاوز و انقلاب قرار داشت و با تمام شرایط موافقت کرد. امپراتور اتریش چارلز به ناگهان روح اصلاح طلبی در درونش بیدار شد و در ۱۶ اکتبر «دولت فدراتیو» اعلام کرد. برای او دیگر خیلی دیر شده بود. چک‌ها خسته از فتوای او خود را به سوی دولت مستقل سازمان دادند. انقلاب در ۳۱ اکتبر در خیابانهای وین و بوداپست حمله‌ور شد.

در صوفیه، وین و برلین چشم‌ها به روسیه دوخته شده است: روسیه یک سرمشق است، امید، ایمان. شوراهای مخفی یا آشکار همه جا تشکیل شده‌اند. کنفرانس

غیرقانونی لیگ اسپار تاکیست‌ها در برلین در ۷ اکتبر تصمیم می‌گیرد که شوراهای باید تاسیس شوند. لیکنشت، همزمان با ستاد کل ارتش که برنامه‌یی مفصل را برای سرکوب بی‌نظمی پی می‌ریخت عفو و از زندان آزاد می‌شود. علامت فوران انقلاب به تصمیم احمقانه فرماندهی نیروی دریایی مربوط است. طبق دستوری آشکارا نومیدانه ناوگان جنگی به نبرد نهایی با متفقین کشانده می‌شود تا آبروی آلمان محفوظ بماند. دریاسالاران قیصر می‌خواهند تا با حرکتی نمایشی همه چیز را تمام کنند. ملوانان برای مردن چنین دلیلی ندارند و برعکس دلایل تازه‌یی برای زنده ماندن پیدا کرده‌اند. خدمه ناوگان که اکنون در شوراهای مخفی سازمان داده شده‌اند از دستور سرپیچی می‌کنند و کارگران «کیل» نیز در اعتصاب عمومی ۲۸ اکتبر تا ۴ نوامبر از آنها حمایت به عمل می‌آورند. نوسکه سوسیال دمکرات با ملوانان شورشی سخنی بیهوده می‌گوید. شعله شورش گرمتر می‌شود. دولت‌مردان سوسیال دمکرات در ۶ نوامبر تحت ریاست شاهزاده ماکس بادن و ژنرال گرونر «بهترین ابزار لازم برای ابقای سلطنت» را به آنها اعطا می‌کنند. سماجت قیصر ویلهلم دوم که از کناره‌گیری از سلطنت خودداری می‌کند سلسله پادشاهی را در چشم آخرین مدافعان خود بی‌اعتبار می‌نماید. ماکس بادن در نهم نوامبر نیابت سلطنت را می‌پذیرد؛ فریتز ابرت و کیل سوسیال دمکرات و سراج پیشین نایب‌السلطنه می‌شود.^۳ قیصر در اسپا (Spa) به سرعت فرماندهی کل قوا را با خودروی شخصی ترک و به هلند می‌رود، درحالیکه که کارل لیکنشت از بالکن قصر سلطنتی در برلین، جمهوری و آمدن سوسیالیسم را اعلام می‌کند.

شوراهای کارگران و سربازان (سوویت‌ها) از شلذت تا ولگا اربابان واقعی آن دوران‌اند. دولت رسمی آلمان شورای کمیساریای خلق است که شش سوسیالیست در آن عضویت دارند.

تمام رویدادها در روسیه از پایان سپتامبر تا پایان ژانویه ۱۹۱۹ علیه این پیش زمینه-



ی درخشان روی دادند. این دوره با هجوم پیروزمندانه انقلاب روسیه به تمام جبهه‌ها، همزمان با پیروزی عمیق انقلاب آلمان که مارکسیست‌های انقلابی آمدنش را پیش‌بینی کرده بودند، مشخص می‌شود: این انقلاب تجسم ژرفترین امیدهای آن‌ها است؛ آغاز انقلاب در غرب.

همه چیز برای انقلاب آلمان

شورای وی تسیک و مسکو در ۳ اکتبر جلسه‌ی مشترکی تشکیل دادند، درست در همان روزی که کابینه جدیدی در آلمان با حمایت شاهزاده مکس بادن و شایدمان به روی کار آمد. لنین که دوران نقاهت را می‌گذراند نتوانست در این جلسه شرکت کند اما نامه کوتاهی از او در جلسه خوانده شد:

(لنین گفت) بحران آلمان یا به این معنی است که انقلاب آغاز شده یا اینکه انقلاب قریب‌الوقوع و گریزناپذیر است. حکومت آلمان بین کودتای نظامی که از دوم اوت ۱۹۱۴ بالفعل وجود دارد و ائتلاف با سوسیالیست‌ها مردد است به ویژه که هم‌اکنون نظامیان غیرقابل انکا هستند و حکومت به روال عادی ممکن نیست. ورود شایدمان (سوسیال دموکرات) به کابینه فقط به انفجار شتاب می‌بخشد چون درماندگی غلام حلقه به گوش بورژوازی خیلی زود معلوم خواهد شد. بحران تازه شروع شده است. بی‌تردید با کسب قدرت توسط پرولتاریا پایان خواهد یافت. پرولتاریای روسیه باید تلاشش را متوجه کمک به کارگران آلمان کند ... که برای نبردی سرسختانه با امپریالیسم خودی و بریتانیا به مبارزه فراخوانده شده‌اند. تاثیر شکست امپریالیسم آلمان تا مدتی عبارت خواهد بود از: افزایش تفرعن، بی‌رحمی، واپسگرایی و طرح‌های الحاقی امپریالیسم فرانسه ...

پرولتاریای روسیه درک خواهد کرد که باید هرچه زودتر بزرگترین فداکاری‌ها را به نام انترناسیونالیسم انجام دهد. زمان رویارویی با امپریالیسم‌های بریتانیا و فرانسه و کمک به کارگران آلمان که با یوغ امپریالیسم خودی می‌رزمند، رسیده است.

ما باید برای انقلاب آلمان محموله‌های غلات بفرستیم و تلاشمان برای ایجاد ارتش سرخ قدرتمند را شتاب ببخشیم.

تصمیم داشتیم تا بهار ارتشی داشته باشیم مرکب از یک میلیون نفر؛ اکنون به ارتشی سه میلیونی نیاز داریم. می‌توانیم و باید که بتوانیم.

حادثه‌ترین تغییرات در وضعیت ممکن است: هنوز ممکن است که امپریالیسم آلمان و امپریالیسم انگلیس - فرانسه علیه قدرت شوراها با یکدیگر متحد شوند.^۴ تروتسکی از رویدادها دیدی گسترده به دست داد:

می‌توان گفت که ما ماتریالیست‌ها ماهیت این رویدادها را دانسته و نتیجه آنها را پیش‌بینی کرده‌ایم. تاریخ شاید بر خلاف خواسته ما تکامل می‌یابد اما از منحنی‌ی پیروی می‌کند که ما رسمش کرده‌ایم. و گرچه فداکاری‌های بزرگ لازمند، پایان، آنچه‌ی خواهد بود که ما پیش‌بینی کرده‌ایم: فروپاشی خدایان سرمایه‌داری و امپریالیسم. چنان به نظر می‌رسد که تاریخ خواسته تا به نوع بشر آخرین درس تکان‌دهنده‌اش را بدهد. کارگران خیلی تنبل، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا بودند. کاملاً مشخص است که اگر طبقه کارگر در ۱۹۱۴ در مخالفت با طرح‌های امپریالیستی سرسختی نشان می‌داد، هرگز درگیر این جنگ نمی‌شدیم. اما چیزی اتفاق نیفتاده: لازم بود طبقه کارگر درسی تازه و بیرحمانه از تاریخ بگیرد. تاریخ به قوی‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین ملت (آلمان) اجازه داد تا به اوجی باورنکردنی برسد. ۴۲۰ توپ خواست آلمان را به کل جهان تحمیل کردند. به نظر می‌رسد آلمان برای همیشه اروپا را به بردگی گرفته است... و حالا ببینید چگونه تاریخ که امپریالیسم آلمان را به این اوج رسانده، توده‌هایش را هیپنوتیزم کرده، سردرگم به ورطه ناشکیبایی و حقارت انداخته است، چنانکه می‌گوید: بنگر! ویران شده - برو و اروپا و کل دنیا را از آت و آتش‌هایش جارو کن...

تروتسکی برای به کرسی نشاندن این دیدگاه که رهایی آلمان در دستیاری

پرولتاریا به قدرت قرار دارد رنج بسیاری متحمل شد:

آلمان جریان قدرتمندی از همدلی را به سوی خود جلب خواهد کرد. انقلاب آلمان از مردم و توده‌های تحت ستم جهان بیشتر از همه از فرانسه ... طبقه کارگر فرانسه که از هر ملت دیگری خون بیشتری داده است در ژرفای دل انقلابیش تنها چشم به راه نخستین علامت از آلمان است...

و (تروتسکی) نتیجه گرفت: اگر به پرولتاریای آلمان حمله شود، اولین وظیفه روسیه شوراها در نبرد انقلابی گذشتن از مرزهاست. شوروی چیزی نیست مگر پیشقراول انقلاب آلمان و اروپا... پرولتاریای آلمان با تخصص فنی‌اش از یک سو و روسیه‌ی بدسازمان یافته اما پرجمعیت و سرشار از منابع طبیعی از سوی دیگر سدی پرصلابت شکل خواهند داد که تمام موج‌های سرمایه‌داری را خواهد شکست... لیکنشست نیازی به امضای پیمان با ما ندارد. بدون پیمان تا سرحد توانمان به یاری او خواهیم شتافت. همه چیز برای نبرد جهانی پرولتاریا خواهیم داد. لنین در نامه‌اش ما را برانگیخته تا ارتشی یک میلیونی برای دفاع از جمهوری شوراها بسازیم. این برنامه بسیار مهم است.^۵ تاریخ به ما می‌گوید: شاید فردا طبقه کارگر آلمان شما را به کمک بخواند، ارتشی دو میلیونی تشکیل دهید...

احساسات و آموزه‌ها نه فقط در حزب بلشویک بلکه در تمام انقلابی‌های روسیه چنین بودند، خواه اس آر‌های چپ (سوسیال رولوسیونرهای چپ)، خواه آنارشویست‌ها یا منشویک‌های انترناسیونالیست. مگر نه اینکه لنین در مناظره‌های صلح پرست لیتوفسک نوشته بود که برای انقلاب آلمان که در نبرد قطعی‌اش با تهدید رو به‌روست «ریسک شکست و حتا از دست رفتن نیروی شوراها نه تنها مصلحت بلکه وظیفه‌ی اصلی است». جمهوری سوسیالیستی کشوری عقب‌مانده باید برای انقلاب سوسیالیستی در کشوری پیشرفته (که برای پرولتاریای بین‌المللی خیلی مهمتر خواهد بود) یعنی





تصرف راه آهن در انقلاب ۱۹۱۸ آلمان توسط گارد سرخ

خطرناکی نبوده‌ایم چراکه این برای اولین بار است که بلشویسم خطری جهانی قلمداد می‌شود» پیش از افول امپراتوری‌های مرکزی تصور می‌شد که انقلاب روسیه مختص این کشور است. اما اکنون خلاف آن هویدا شده بود: «بلشویسم نظریه و تاکتیک پرولتاریای بین‌المللی شده است.» باید به سنجیدگی آگاهانه برخی

از قواعد اشاره کرد:

انقلاب خلقی و شاید انقلاب پرولتری در آلمان گریزناپذیر شده است.

بباید مواظب باشیم در انقلاب آکراین مداخله نکنیم. تنوع رشد هر انقلاب را باید درک کرد. در هر کشوری (و مایی که آنرا دیده و تجربه کرده‌ایم از هرکس دیگر بهتر می‌دانیم) انقلاب به روش خود پیش می‌رود...

دخالت کسانی که ضرباهنگ رشد انقلاب را نمی‌دانند ممکن است جلوی دست و پای آن کمونیست‌های تیزهوشی را که می‌گویند: «تلاش اصولی ما باید این باشد که این فرایند را فرایندی آگاه بکنیم» بگیرد.

انقلاب اگر نتواند از خود دفاع کند، ارزشی ندارد؛ اما انقلاب در وهله نخست نمی‌آموزد که از خود دفاع کند.^۸

تباهی امپریالیسم آلمان به طرز متناقضی خطرهایی عمیق برای انقلاب روسیه در بر داشت. متفقین از حالا به بعد، دستی آزاد در فعالیت‌هایشان علیه جمهوری شورواها داشتند. بلشویسم اکنون در راین و در ویستولا تهدیدشان می‌کرد. بورژوازی آلمان و متفقین به راحتی می‌توانستند در این شرایط جدید با یکدیگر علیه شوروی دست به سازش بزنند. ظاهراً توافقی تلویحی بین آلمان و متفقین بر سر اشغال آکراین وجود داشت. باید منتظر حمله‌یی از متفقین در جنوب، از طریق تنگه‌ی داردانل یا دریای سیاه و یا از رومانی بود. دیدگاه لنین روشن بود. متفقین عملاً در فکر اشغال آکراین بودند. ژنرال فرانسه دسپره در حال برنامه‌ریزی برای عملیاتی گسترده در

کشوری با پایه صنعتی قویتر و پرولتاریای پیشتر، فداکاری بکنند. از منظر انترناسیونالیسم پرولتری این قضیه نشان‌دهنده امری بدیهی است. لنین در ۲۰ اوت در نامه به کارگران آمریکایی نوشت: برای پیروزی بر بورژوازی، برای کسب قدرت توسط کارگران، برای آغاز انقلاب جهانی پرولتری نباید هیچ فداکاری را کوچک شمرد، گرچه این فداکاری از دست دادن سرزمین باشد، فداکاری‌یی باشد که شکست‌های وخیمی را از سوی امپریالیسم به ما تحمیل بکند، کسی که این نکته را درک نمی‌کند سوسیالیست واقعی نیست. کسی که با کردار خود نمی‌تواند اثبات کند که خواستار این است که کشور «وی» بزرگترین فداکاری‌ها را انجام دهد تا آرمان انقلاب سوسیالیستی گامی واقعی به جلو بردارد، سوسیالیست واقعی نیست.^۹ قطعنامه‌ی وی تسیک به پرولتاریای آلمان و اتریش تعهد داد که حمایت سخاوتمندانه‌یی از جانب طبقه کارگر روسیه دریافت خواهد کرد؛ شورای نظامی انقلابی با هدف «ایجاد برنامه‌یی گسترده برای شکل دادن ارتش سرخ» تشکیل شد؛ ایجاد کمیساریای مواد غذایی برای ایجاد صندوق و بودجه‌ی مواد غذایی بدون تاخیر به سود کارگران آلمان و اتریش دستور داده شد.

خطرهای تازه

لنین که تا ۲۲ اکتبر (۱۹۱۸) زخم‌هایش التیام یافته بود در این روز در جلسه مشترک شورای وی تسیک و مسکو و شورای اتحادیه‌های کارگری سخنرانی کرد. او گفت: «هرگز چنین به انقلاب جهانی نزدیکی و هرگز در چنین موقعیت

جنوب روسیه بود. همانطور که خواهیم دید، این کارزار با عواقب وخیم و خونینی همراه بود.

سخنرانی لنین درباره اختلاف اخیر بر سر پیمان صلح برست لیتوفسک هیچ مرجعی به دست نمی‌دهد. او رهبری است متواضع در پیروزی، چنان متواضع که از کنارش با بی‌تفاوتی عبور می‌کنند. درستی ایده‌یی که او در فوریه (۱۹۱۸) در مناظره‌اش با جناح کمونیست‌های چپ مدافع جنگ انقلابی شرح داد، امروز یقیناً آشکار شده است. هجوم بزرگ هیندنبورگ و لودندورف در جبهه غرب مقاومت طولانی امپریالیسم آلمان را نشان داده بود که نه ماه بود همچنان دوام آورده بود. امروز می‌دانیم که ژنرال هوفمان می‌خواست ستاد کل آلمان را متقاعد کند تا یورش شدید بر شوروی داشته باشد. مهلت ناپایدار و پردردی که با پیمان برست لیتوفسک پدید آمد به انقلاب اجازه داد تا قدرتش را بیندوزد تا بر دشمنانش در جبهه داخلی چیره شود و ساختن ارتش سرخ را آغاز کند. در همین دوران مهلت، مشکلاتی که امپریالیسم آلمان با آنها مواجه بود به نهایت شدت رسیدند.

حل دو مشکل به هم مرتبط برای رهبری انقلاب روسیه در دستور کار بودند:

۱. تضمین پیروزی پرولتاریا در آلمان.
۲. پافشاری علیه متفقین که اکنون در جنگ جهانی پیروز شده بودند.

برای متفقین که با تمام قوا در حال حمله به بلشویسم بودند اکنون شیخ پرولتاریای آلمان ظاهر شده بود. پیروزی طبقه کارگر در آلمان، جبهه متحد کارگران اروپا را علیه سرمایه‌داران جهان یکپارچه می‌کرد. اکنون سرنوشت بشر در معرض خطر بود.

وقایع انقلاب آلمان

در سال ۱۹۰۸ یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان سوسیال دموکراسی آلمان (کائوتسکی) بر سر آن بود که نشان دهد آلمان مستعد انقلاب سوسیالیستی است.^۹ هیچ کشور دیگری در این زمان مگر آلمان



تجسم تمام پیش شرط‌های گذار سوسیالیستی نیست: درجه بالای تمرکز صنعتی، پیشرفت خارق‌العاده در تکنولوژی، چیرگی اجتماعی پرولتاریا، رشد سریع (هنوز در راه) سازمان‌های کارگری. کل جمعیت آلمان ۶۱۷۰۰۰۰۰ نفر بود که ۲۷۴۲۰۰۰۰ تن از آنها کارگران بزرگسال بودند. این جمعیت فعال از بخش‌های زیر تشکیل شده بود: ۶۰۴۹۱۳۵ نفر صاحبان ملک (۲۲/۹ درصد)، ۱۵۸۸۱۶۸ نفر کارفرما (۵/۸ درصد)، و ۱۹۷۸۲۵۹۵ پرولتر (۲۷/۳ درصد). این آمار از سرشماری سال ۱۹۰۷ هنوز قابل تأمل است: بویژه مقوله «صاحبان ملک»؛ آمار مربوط به صاحبان ملک و املاک افزون بر اعضای طبقات میانی و بالا، تعداد زیادی از کشاورزان خرده‌پا را در بر داشت که وضعیت اجتماعی‌شان بسیار شبیه به پرولتاریا بود. به هر حال اکثریت داشتن پرولتاریای صنعتی در آن مقطع از تاریخ آلمان مورد تردید نیست. تحلیلی از توزیع طبقاتی طبقه کارگر (از ۱۹۲۵) تصویر زیر را به دست می‌دهد:

پرولتاریا ۱۶۰۰۰۰۰، عناصر شبه پرولتاریا (کارفرمایان کم درآمد و دهقانان فقیر) ۵۷۰۰۰۰۰، خرده بورژواها (افزارمندان، دهقانان ثروتمند، کارفرمایان متوسط و پر درآمد و مقامات) ۱۰۱۰۰۰۰۰، سرمایه‌داران و مدیران جامعه سرمایه‌دار ۲۰۰۰۰۰۰، که مجموع آن‌ها می‌شود ۳۳۸۰۰۰۰۰ که از میان آن‌ها برآورد شده که ۲۰۶۰۰۰۰۰ نفر مزدبگیر بوده‌اند.^{۱۰} آمار مربوط به اجتماع در شرایط انقلاب آلمان بسیار مورد مناقشه است گرچه جهت کلی‌شان روشن‌اند. باید به ۲۷/۴ میلیون بزرگسال سالم سال ۱۹۰۷ تعداد ۴/۶ میلیون نفر مشغول به کارهای فوق‌العاده را افزود: ارتش، خدمه نیروی دریایی، اجاره بگیران، مستمری بگیران و غیره. کتاب *سالنامه بین‌الملل کمونیست* سال ۱۹۲۳ (چاپ روسی)، نمودار زیر را از دوره پیش از تجهیز انقلابی آن سال به دست می‌دهد: افراد دارای مشاغل آزاد ۴/۴۳ میلیون، شبه پرولتاریا ۳/۴۷ میلیون،

کارفرما ۳/۲۲ میلیون، کارگر ۲۲/۷ میلیون نفر. نمودارهای خیلی کوچکتری که ما برای سال ۱۹۲۵ نقل کرده‌ایم از همان منبع‌اند اما در سال ۱۹۲۵ چاپ شدند، یعنی پس از عقب‌نشینی که حزب کمونیست آلمان نسبت به احزاب سوسیال دمکرات از سر گذراند^{۱۱} (پیشگفتار وارگا). آن نمودارها را با تردید می‌پذیریم با این اعتماد که آمار ما در نمودارهای دقیق‌تر است و شاید توجه کمتری در ارائه‌ی به موقع داشته است.

در انتخابات عمومی ۱۹۱۲ حزب سوسیال دمکرات ۴۲۵۰۰۰۰ رای به دست آورد: آن حزب از پشتیبانی شرکت‌های تعاونی ثروتمند و قدرتمندترین اتحادیه‌های کارگری جهان برخوردار بود و تا سال ۱۹۱۴، ۱۰۸۶۰۰۰ عضو داشت. در دوران جنگ (تا ۱۹۱۷) این تعداد به ۲۴۳۰۰۰ نفر افت کرد اما این تاحد زیادی به خاطر تعلیق فعالیت سیاسی عمومی بود. هرچند در دوم اوت ۱۹۱۴ نمی‌شد بیش از دو چهره قهرمان، یعنی کارل لیبکنشت و اتو روهله، را در میان صد نماینده مجلس حزب دید که علیه جنگ رای دادند:^{۱۲} دیگران همه، کل رهبری و ستاد کل پرولتاریای سوسیالیست به سود جنگ رای دادند. این چیزی نبود مگر اوج ناگهانی تکاملی درازمدت. حزب بزرگ کارگران را فرصت‌طلبی خرده‌بورژوازی تضعیف کرد که نفوذش با بسط اقتصادی سرمایه‌داری، رونق ملی (که تا حدی بر مبنای سودهای استثمار و صادرات مستعمرات بود) و وجود

آریستوکراسی کارگری (که رضایت‌مند و دارای درآمد مکفی بود و در آرزوها و روش زندگی با طبقات میانی نزدیک به خود پیوند داشت) تسهیل شد. محفل‌های رهبری حزب هرچه بیشتر به این نتیجه می‌رسیدند که سرنوشت-شان با سرنوشت امپراتوری (آلمان) یکی است. مبارزه‌های پیچیده‌ی بر

مبنای این جابجایی بین گرایش‌های مختلف سوسیالیسم در گرفت: در این گرایش‌ها همیشه گرایش فرصت‌طلبی بود که با پشتیبانی تمام نیروهای جامعه سرمایه‌داری سرانجام پیروز میدان می‌شد. در این نبرد باورها که مدام بین اقلیت‌های کوچک انقلابی و واقع‌گرایان بزرگ، رهبران حزب، تازه می‌شد، نتیجه ثابت، اغفال بیشتر آگاهی کارگران و واژگانی بود برای فریب دادن مردم همزمان که از زبان انقلابی که معنای اصلیش را از دست داده بود سود جسته می‌شد. کم کم همکاری طبقاتی جایگزین نبرد طبقاتی شد. نظریه فتح صلح‌آمیز قدرت از سوی سوسیالیسم از طریق دمکراسی پارلمانی جایگزین ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا (آنگونه که مارکس شرح داده) شد، میهن‌پرستی زبانی و دروغ، کنگره‌های حزب را با پرچم ملی در کنار پرچم سرخ انترناسیونال کارگری در بر گرفته بود. نظریه‌پردازان فاضل حتا بازاندیشی اصول اساسی سوسیالیسم را در آن هنگامی که امپراتوری مواد (منفجره) خود را در توپ‌ها می‌ریخت، مطرح کردند و توان‌شان را وقف نشان دادن این مطلب کردند که سفر به آرمان‌شهر سوسیالیسم اکنون در طول مسیر اصلاحات صلح‌آمیز در جریان است.

برای بیش از یک‌ربع قرن آریستوکراسی کارگری که بخش‌های رهبری سوسیال دمکراسی از آن آمده بود، کم کم به این نتیجه رسید که منافعش در آن سیستم اجتماعی است که آسایش او را تضمین

در این گرایش‌ها همیشه گرایش

فرصت‌طلبی بود که با پشتیبانی

تمام نیروهای جامعه سرمایه‌داری

سرانجام پیروز می‌شد



می‌کند. رای دوم اوت ۱۹۱۴، با بی‌رحمی و به روشنی میانبری را که گروه افسران سوسیالیسم مدتها بود به سمت بورژوازی زده بودند، آشکار کرد.

یک حزب سوسیال دمکرات مستقل USPD، که از حمایت بی چون و چرای رهبران (جناح راست حزب سوسیال دموکرات) کسانی چون شایدمان و ابرت از امپریالیسم ناراضی بود تن به انشعاب داد و در سال ۱۹۱۷ تاسیس شد: آن حزب بازتاب دهنده دو چیز بود؛ اعتراض توده‌های کارگری به اتحاد مقدس و سانتریسم قدیمی که شیفته استفاده از عبارت پردازی‌های انقلابی بود تا بر سیاست مدارا، مصالحه، دفع وقت و میانروی خود نقاب بزند. ایدئولوگ‌هایش اثبات کردند همان کسانی هستند که در ده سال گذشته سخت کار می‌کردند تا اندیشه سوسیالیستی را تباه کنند: ادوارد برنشتاین، مبدع رویزیونیسم و کائوتسکی صلح‌طلب که حالا آماده بود تا پیامبر ویلسنیسم (ویلسن رئیس جمهور وقت آمریکا) باشد.^{۱۳} در غیاب یک سازمان انقلابی توده‌بی بود که یوفه (از رهبران حزب بلشویک در آلمان) با چپ تاثیرگذار این حزب (هاسه، دمیک، کریسپین) در آستانه انقلاب آلمان همکاری کرد.

تنها گروه انقلابی پرولتری معتبری که می‌توانست در آگاهی طبقاتی با بلشویک‌های روسی مقایسه شود لیگ اسپارتاکیست‌ها (اسپارتاکوس بوند) بود که در ژانویه ۱۹۱۶ توسط کهنه انقلابیون برجسته‌ی نبرد با فرصت‌طلبی بنیاد نهاده شد و شامل دسته کوچکی از رهبرانی بود که توانا به کارهای بزرگ بودند: توطئه‌چین قدیمی لهستانی و پیش‌کسوت کار مخفی، لئو تیشکو؛ فرانتز مهرینگ تاریخ‌شناس، بانی چندین برنامه درخشان روش ماتریالیسم تاریخی؛ رزا لوکزامبورگ تنها مغز سوسیالیسم غربی همپای لنین و تروتسکی و سرانجام لیکنکشت بی‌باک. اما این رهبران خورنده به نبرد «خلاف جریان» با همه محبوبیت‌شان ارتش بزرگی از توده‌ها در اختیار نداشتند. انجمن

اسپارتاکیست‌ها به قول رادک «بیشتر گرایشی نظری بود تا حزب». و هیچ راهی نداشت مگر آنکه در آوریل ۱۹۱۷ به حزب مستقل سوسیال دمکراسی وابسته affiliate شود:

بورژوازی (آلمان) علیه پرولتاریای آلمان صف‌آرایی کرده بود که به شکل شگفتی فاقد سلاح ضروری - حزب انقلابی آگاه به وظایفش - بر ای جنگ طبقاتی بود. این بورژوازی که می‌دانست که چگونه رهبران جنگ کسانی مانند هیندنبورگ، لودندورف، ماکزنز، فن در گلتز، فن کلوک را پرورش بدهد، در میان خود تحصیل کرده‌ترین، سازمان‌یافته‌ترین، و آگاه‌ترین همه‌ی بورژواها را داشت، و افرادی چون کروپ‌ها، آلبرت بالین‌ها، هوگو استینزها، والتر راتناوها، هوگنبرگ‌ها، کلوکنرها و بسیاری چون اینها را بیرون داده بود.^{۱۴}

به قدرت رسیدن سوسیالیست‌های ضد انقلابی

یک بورژوازی با درایت و عاقلانه می‌دانست که وقتی سربازان خسته و وامانده و نومید از پیروزی در جنگ از جبهه گریخته‌اند، در بازگرداندن شرایط به عقب بایستی چگونه عمل کرد. ما پیش از این اشاره که چگونه لودندورف دریافت که پایان جنگ فرا رسیده و حتی یکساعت نباید برای قرارداد صلح تلف شود آنگاه که رویای آلمان بزرگ چون حبایی ترکید، برای کله شقانی که چنین آرزویی را در سر می‌پروراندند چیزی دیگر باقی نماند مگر اینکه نظم امپریالیستی را حفظ کنند. و اینکار تنها می‌توانست با رسیدن به توافقی مناسب با توده‌ها عملی شود. آنچه ساوینکوف‌ها، کرنیلف‌ها، کرنسکی‌ها و چرنوف‌های روسی (یا بوکانان‌ها، پالیولوگ‌ها و آلبرت توماس‌ها)^{۱۵} به هنگام اوج‌گیری موج بلشویسم درکش نکردند، حاکمان امپریالیستی آلمان خیلی فوری از سپتامبر تا نوامبر ۱۹۱۸ دریافتند. ایده‌ی راهنمای-شان همراه‌شدن با انقلاب بود تا انقلاب نابودشان نکند. مثل آلمانی در این مورد گویاست: *Sich an der Spitze*

stellen, urn die Spitze abzubrechen - خود را در صف مقدم جنبش قرار بده تا قادر به درهم‌شکستن‌اش باشی.

رهبران نظامی در هیچ کجای آلمان رویاروی سربازان نایستادند. وقتی شورای سربازان (سوویت‌ها) تشکیل شد، روسای ستاد آنقدر ماهر بودند که بگذارند دست نشانده‌هاشان در بسیاری از جاها انتخابشان کنند. فیلد مارشال‌های قیصر و بانکداران بزرگ وارد دولت ابرت و شایدمان، رهبران سوسیالیست بسیار آداب‌دان اما با نفوذ در میان توده‌ها، شدند. کابینه شاهزاده ماکس بادن راه را برای شورای کمیساریای خلق^{۱۶} جمهوری سوسیالیستی که در ۱۲ نوامبر شکل گرفت هموار کرد. کل آلمان تحت تسلط نیروی شوراها بود. انتخاب عنوان-هایی از قبیل شورای کمیساریاها و شورای کارگری (*Arbeiterrate*) پژواکی از انقلاب روسیه بودند. اما این شوراها را اکثریت مسلط سوسیال دمکرات فلج کرد. شورای کمیساریای خلق در واقع تنها استتار مردم‌فریبی بود از کابینه ائتلافی عادی. سه سوسیال دمکرات اکثریت (جناح راست)، فریتز ابرت، لاندسبرگ و شایدمان، که به خاطر سرسپردگی‌شان به بورژوازی بدنام بودند، با سه مستقل مرده، هوگو هاسه، دیتمان و بارت از اعضای آن کابینه بودند. این حکومتی بود که جمهوری دمکراتیک سوسیالیستی آلمان را بنیاد نهاد و نظم و آرامش را تا برگزاری انتخابات ایجاد کرد. این حکومت از پذیرش آتش‌بس تلخ دیکته شده توسط متفقین اکراه داشت و فقط زیر فشار اضطراری ستاد کل آن را امضا کرد. حکومت جدید آلمان از این به بعد دو راه پیش رو داشت: صلح اجتماعی و صلح با متفقین - به تعبیر دیگر دفاع از سرمایه‌داری، سرکوب جنبش انقلابی، ایجاد جبهه واحد با متفقین علیه جمهوری شوروی؛ یا جنگ داخلی و اتحاد با روسیه شوروی و جنگ انقلابی برای دفاع از آلمان. در چنین جنگ داخلی‌بی پیروزی پرولتاریا تضمین شده بود اما ویلسن و فوخ هرگز نپذیرفتند که (دستکم اینطور تعبیر می‌شود) بنشینند و با بلشویسم مذاکره



کنند.^{۱۷} منافع ملت به این ترتیب نیاز به رشد مبارزه در سطحی تازه داشت، یعنی رشد مبارزه پرولتاریای انقلابی. اما برای اینکار لازم بود تا جسارتش وجود داشته باشد و برای جسارت، آرزوی پیروزی پرولتاریا، خواستن و باور داشتنش لازم بود. کل گذشته‌ی سوسیال دمکراسی برخلاف این چشم‌انداز بود. بورژوازی و خرده-بورژوازی، آلمان سرمایه‌دار زیر پای متفقین له شده را به آلمان مغرور و قدرتمند پرولتری برآمده از ویرانه‌های امپریالیسم ترجیح دادند.



کمیساریاهای خلق از هر درخواستی از یوفه خودداری کردند. غله روسیه را که بر اساس پیمان وی تسلیک به آنها داده می‌شد نپذیرفتند. از هرگونه دخالت در کار بوروکراسی‌های قدیمی پرهیز، و ژنرال‌های واپسگرا را در سیمت فرماندهی‌شان ابقا کردند.^{۱۸}

سوسیالیست‌های ضد انقلابی در قدرت بودند. نبرد اکنون بین آنها و اقلیت انقلابی پرولتاریا بود که پیرامون لیگ اسپارتاکیست‌ها و جناح چپ سوسیال دمکرات‌های مستقل که خواهان دیکتاتوری پرولتاریا بودند، گرد آمده بودند.

اخراج یوفه، سفیر شوروی، از برلین

در روسیه رویدادها شتاب می‌گیرند. ارتش سرخ با نبردها و تسخیر شهرها سازمان می‌گیرد. کمیسیون‌های فوق‌العاده دشمنان را از پا در می‌آورند. کارخانه‌ها، سیستم حمل و نقل، و شهرها در نبردی نومیدانه با قحطی درگیرند. زندگی روزمره کاملاً متأثر از چشم‌داشت‌های اروپاییان از انقلاب است. چشم ملت به غرب است. قحطی،

تیفوس، مرگ، تسخیر یک شهر، از دست دادن شهری دیگر - که چه بشود؟ در برلین، پاریس، رم، لندن درباره آینده جهان تصمیم می‌گیرند. انترناسیونالیسم شوروی عمیق و درست راه خود را می‌رود: هیچ چیزی اهمیتش را کم نمی‌کند. روزنامه‌ها شگفت زده‌اند. هرروز با تیتراهای درشت آخرین خبرها را مخابره می‌کنند و شایعه مبهمی در استکهلم گوش‌ها را می‌آزارد: شورش در پاریس، شورش در لندن، انقلاب در بلژیک، انقلاب در کنستانتینوپل (استانبول)، پیروزی شوراها در بلغارستان، شورش در کینهاگ. درواقع کل اروپا در جنبش است؛ شوراها مخفی یا علنی همه‌جا سبز می‌شوند. حتی در ارتش متفقین، هرجا که بشود، همه‌جا. وروفسکی در ۱۵ اکتبر از استکهلم به زینوویف تلگراف می‌زند: انقلاب در فرانسه پیروز شد (تیترا این خبر در روزنامه‌ها چنین بود) «دو روز است که جنبش کارگری مردمی شروع شده و با تمام توان پاریس را فراگرفته... کارگرها آزادی فوری تمام زندانیان سیاسی را خواستارند... شورایی از سربازان متفق در جبهه با شورای سربازان آلمان تماس گرفته‌اند...».

صدر اعظم ماکس بادن در پنجم نوامبر و درحالیکه پرچم‌های سرخ در سراسر بندر کیل قد برافراشته بودند، تصمیم گرفت تا قدمی بردارد که مدت‌ها بود ستاد کل ارتش خواستارش شده بود. او روابط دیپلماتیک با روسیه را قطع کرد. از یوفه خواسته شد تا در عرض بیست و چهار ساعت برلین را ترک کند. چمدان‌های دیپلمات‌های روس «تصادفی» باز شد و کشف شد که جزوهای انقلابی در آلمان داشته‌اند.^{۱۹} افزون بر این اقدامات که قرار بود روسیه را پیش مردم آلمان بد جلوه دهد، اظهار شد که اکراهی در مکافات قاتلان کنت میرباخ وجود داشته است.

تبادل جالب تلگرام‌ها کمی پس از دهم دسامبر پرتوی بر فعالیت‌های یوفه در برلین افکند. سفیر شوروی در واقع از طریق هاسه و بارت، سوسیال دمکرات‌های مستقل که به عنوان واسطه عمل می‌کردند، آزادانه

پول، سلاح و مهمات در اختیار انقلابی‌های آلمان می‌گذارد. هاسه و بارت که هر دو عضو دولت سوسیالیست رایش بودند حس کردند که باید همکاری در این کار را انکار کنند؛ پس از آن یوفه با نامه‌یی پرخاش جویانه به آنها پاسخ داد که بند اصلیش را اینجا می‌آوریم:

بدیهی است که آنقدر هم نابخرد نبودم که کل مبالغی که برای خرید تسلیحات تخصیص یافته بود شخصاً و مستقیم به رفیق بارت، تازه‌وارد جنبش طبقه کارگر که اعتماد اندکی در من برمی‌انگیخت، بسپارم. ... اما کمیسر مردمی بارت کاملاً می‌دانست که منبع اصلی صدها هزار مارکی که دریافتش را از رفقای آلمانی تایید کرده، تشکیلات من است. در گفتگوهایی که پانزده روزی قبل از انقلاب با هم داشتیم و او مرا سرزنش می‌کرد که دو میلیون مارک درخواستی‌اش را تهیه نکرده‌ام. بارها به این موضوع اشاره کردم... او می‌گفت فقط اگر این مبلغ آماده می‌شد، کارگران آلمانی مدت‌ها پیش مسلح شده و برای شورشی پیروزمند آماده می‌شدند... من گاه‌گاهی آقای هاسه و دوستانش را برای سخنرانی‌هایی که در رایش‌تاگ داشتند با مصالح در اختیارم حمایت می‌کردم که منبع آنها روسیه بود. حزب مستقل سوسیال دمکرات برای چاپ پروژه‌هایی که نویسندگان ما با آنها همکاری داشتند کمک مادی از ما دریافت می‌کرد... آیا آقای هاسه باور ندارد که ما به خاطر منافع مشترک آلمان و انقلاب بین‌المللی با یکدیگر همکاری می‌کردیم؟ من هرگز این خاطرات کار مشترک را مطرح نمی‌کردم اگر آقای هاسه دیدگاه فن‌کولمانز را نمی‌پذیرفت... که عملاً همکاری ما را با USDP جنایت می‌داند و به این خاطر ما را از آلمان اخراج کرد. اگر دولت جدید آلمان که خود را سوسیالیست و انقلابی می‌نامد تا به آنجا پیش برود که آشکارا ما را برای کنش‌هایی که وقتی هنوز انقلابی بودند مشترکاً با اعضایش انجام می‌دادیم متهم کند، پس ملزومات تعهد سیاسی که در مورد رفقای حزب یا رقبای صادق تمام

دستگیری کارگران قدغن

است:

دستور، دازدن یا شلیک کردن است

هواپیما، چهار ترن مسلح و هشت ناوچه توپدار در اختیار داشت. قلمرو زیر حکمرانی «ارتش بزرگ دن» دولتی است که قدرت‌های مرکزی آنرا به رسمیت شناخته و از قانون فوق‌العاده برخوردار است: از غرب به اکراین هتمان شورویادسکی، از شمال به شوروی، از شرق و جنوب به قلمرو قزاق‌های کوبان

که ارتش ملی دنیکن آنجا تشکیل شده محدود است. این دولت جدید چیزی نیست مگر تیول شخصی ماجراجویی نظامی زیر تیولداری قیصر. قانون اساسی دن مصوب کروگ (مجلس قزاق) به آتامان دستور می‌دهد تا حاکم مطلق باشد. او فرمانده عالی نیروهای مسلح و تنها مدیر سیاست خارجی است که تمام وزرا و رهبران نظامی را منصوب می‌کند، می‌تواند حکومت نظامی اعلام کند و بر تمام قوانین نظارت دارد و حق وتو در هر اقدام قانونی و همینطور حق عفو با اوست. مالکیت خصوصی مقدس اعلام می‌شود. در مورد مذهب، آیین ارتدوکس تقدم رسمی دارد. با اینهمه آتامان با زمان حرکت می‌کند: حتا از «جنگ سرمایه‌داران» حرف می‌زند. اصلاحات ارضی به سود قزاق‌های فقیر دستور داده می‌شود. باید زمین‌های صاحبان زمین با پرداخت غرامت مصادره شود و زمین‌های زیر کشت با حکمی مالکیت عمومی پیدا می‌کنند. این امتیاز دادن‌ها به انقلاب دهقانی همراه است با توجهات متظاهرانه به سوسیالیست‌های ضد انقلابی، که یکی از آنها وزیر آموزش همگانی در کابینه نووچرکاسک^{۲۱} است. ارگان اس ارهه، *Pryazovski Krai* (سرزمین آرزوف) به همراه ارگان سلطنت-طلبان در پایتخت منتشر می‌شود. درباره رفتار با کارگران: فرمانده نظامی در یکرور دو تلگرام به فرماندهی یوزوفکا، شهری کارگری، می‌فرستد: «دستگیری کارگران قدغن است. دستور، دازدن یا شلیک

کردن به آنهاست. ۱۰ نوامبر. شماره ۲۴۲۸»؛ «دستور، دازدن تمام کارگران دستگیر شده در خیابانهاست. جسدها باید به منظور نمایش تا سه روز آویزان بمانند. ۱۰ نوامبر. شماره ۲۴۳۱. به امضای ژیروف.» همین رویه در رستوف به کار گرفته شد. ژنرال دنیسف در تاگانروگ به مردم زنه‌ار داد که اگر ناآرامی به وجود بیاید از گاز خفه کننده استفاده خواهد کرد. در ضمن بر اساس بندهای ۱۵ تا ۲۳ قوانین بنیادی (Fundamental Laws)، منطقه دن از موهبت تمام آزادی‌های دمکراتیک برخوردار خواهد بود. کراسنوف با صداقت آرامش بخشی اعلام کرد که «تمام به اصطلاح فتوحات انقلاب به کلی از بین رفته‌اند.»

در ۵ مه آتامان از قیصر درخواست کرد در جنگ با بلشویسم مشارکت و از او حمایت کند. او تقاضای سلاح و میانجی‌گری ویلهلم دوم در منازعه بین اکراین و دن بر سر تملک تاگانروگ کرد. ژنرال فن آرنیم وارد دن شد که با تسلیحات و مهمات فراوان آلمان از آنجا حمایت می‌شد. آتامان در ۲۸ ژوئن نامه‌یی به قیصر فرستاد که در آن برنامه‌اش برای ایجاد دولت بزرگ قزاق از دریای آرزوف تا خزر زیر خراج‌گذاری آلمان را شرح داده بود. این دشمن «بلشویسم ضد ملت»، این میهن پرست، بهترین راه تکه تکه کردن کشورش را برآورد می‌کند. از مهاجمان آلمانی می‌خواهد تا ورونژ و تساریتسین، آستراخان، کوبان و ترک را به او واگذارند.^{۲۲} پیمانی مطلوب منافع تجاری آلمان پیش می‌کشد و فراورده‌های کشورش را نام می‌برد: غلات، چرم، شراب، نفت، تنباکو و چهارپا. حتا به برادر رزمی‌اش دنیکن از پشت خنجر می‌زند: کوبان پایگاه عملیات دنیکن است. او به مجلس قزاق می‌گوید: «راحت‌تر می‌توان با سلطه آلمان کنار آمد تا با تسلط راهزن‌های موزیک روس.»

اما در ماه نوامبر، همان زمان که گسست روابط دیپلماتیک بین برلین و شوروی منجر به گمانه‌زنی درباره دخالت کامل آلمان در روسیه می‌شود امپریالیسم آلمان

اهمیت خود را از دست می‌دهند. اکنون از فرصت اطلاع دادن به مشاور قانونی کنسولگری روسیه در برلین، نماینده رایشتاگ اسکار کوهن، استفاده می‌کنم که بگویم جمع ۵۰۰۰۰۰ مارک و ۱۵۰۰۰۰ روبلی که در مقام عضو USDP شب قبل از عزیمت از برلین از من دریافت کرد، حالا نباید به حساب حزبی نوشته شود بلکه در جهت آن بودجه ده میلیون روبلی به کار رود که پیشتر به دکتر کوهن اجازه داده شده بود برای خدمت به انقلاب آلمان از آن سود جوید.^{۲۰}

کراسنوف و ارتش بزرگ دن

در این ماه‌ها خطرهای تازه‌یی که لنین هشدارشان را داده بود در تمام مناطقی که هنوز جنگ داخلی در آنها جریان داشت خود را نشان می‌دادند. آلمانی‌ها و متفقین به نوبت در این درگیری شرکت جستند. پس از پیروزی‌های ارتش سرخ در ولگا شورای نظامی انقلابی توجهش را به دن معطوف کرد. ناحیه دن براحتی هرچه تمام‌تر در آغاز سال توسط سرخ‌ها فتح شد (اینجا باید به خودکشی آتامان کالدین اشاره شود). اما در بهار با نزدیکی ارتش آلمان درگیری شدت یافت. آتامان کراسنوف (همان ژنرالی که در آستانه اکتبر ۱۹۱۷ به سمت پتروگراد رفت، زندانی شد و آزادی مشروط گرفت) در آوریل و مه در راس این ضد انقلاب قزاق قرار گرفت. او تا ژوئیه ۲۷۰۰۰ پیاده نظام، ۳۰۰۰۰ سواره نظام، ۱۷۵ توپ، ۶۱۰ مسلسل، بیست



افول می‌کند. ارتش اشغالگرش در اکراین در بی نظمی کامل است: سربازها حالا فقط یک آرزو دارند، به هر نحو ممکن به خانه بازگردند. کراسنوف میهن پرست بدون فوت وقت به متفقین پناه می‌برد. او در خاطراتش به وعده‌های دست و دل بازانه دوستان جدید اشاره می‌کند. م. هاینو، کنسولی فرانسوی،^{۲۳} در کنفرانسی در جاسی رومانی «به فرماندهی ارتش آلمان تاکید می‌کند که تا ورود متفقین، در سایه حمایت ارتش خود نظم را در اکراین برقرار کند». ژنرال برتلو قول داد تا چند لشکر از ارتش فرانسه را قبل از اواسط دسامبر اعزام کند. دیگر آتامان باید عریضه‌هایش را به ژنرال فرانسه دسپره بفرستد نه به قیصر. دن (تاکید می‌کند) یک جمهوری دمکراتیک است که من در رأس هستم ... تنها جنگ دن با بلشویسم است ... بدون کمک متفقین آزادی روسیه ناممکن است ... سه یا چهار واحد نظامی، ۹۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ تن در سه یا چهار ماه روسیه را آزاد خواهند کرد... اشغال اکراین به دست گروه‌های خارجی ضروری شده است... معلوم شده که حضور پادگان‌های متفقین در تولا، سامارا، ساراتوف، تساریتسین، پنزا و مسکو همانقدر ضروری است ... ژنرال برتلو در جاسی به فرستاده کراسنوف تضمین رسمی داد که «اکراین قطعاً یا با ارتش آنگلو فرانسه و یا با گروه‌هایی که آلمان مجبور خواهد بود آنجا جا بگذارد اشغال خواهد شد». به علاوه اگر لازم باشد «کل ارتش سالونیکا» به روسیه فرستاده خواهند شد.

هیأت نظامی بریتانیا به رهبری ژنرال پول از دفتر مرکزی دنیکیین در یکاترینودار بازدید می‌کند. افسران بریتانیایی و فرانسوی (دوپره، فوره، اُشن^{۲۴}، ارلیش) از دن بازدید می‌کنند؛ با سرود ته دیوم باستانی قزاق‌ها از آنها استقبال می‌شود و ردیف دختران سفیدپوش به آنها شادباش می‌گویند. پول صراحت کمتری از برتلو ندارد. می‌گوید: «فوری بریگادی از باتوم خواهیم فرستاد!» اما لندن او را فرامی‌خواند.^{۲۵} در پایان ژانویه ۱۹۱۹

کاپیتان فوکه، نماینده ژنرال فرانسه دسپره، سرانجام به آتامان شرایط سخت متفقین را توضیح می‌دهد. آتامان باید زیر دست ژنرال دنیکیین، رییس عالی نیروهای مسلح روسیه، باشد و «در موارد نظامی، سیاسی و اجرایی تابع اقتدار ژنرال دسپره». تمام دستورات او باید به تایید کاپیتان فوکه برسد. دولت دن باید آزار و خسران شهروندان فرانسوی در جریان انقلاب را جبران کند: «بیانگین عایدی کسب‌وکارهایی که در ناآرامی‌ها زیان دیده‌اند باید به آنها بازپرداخت شود، به علاوه تعهد پرداخت پنج درصد غرامت در ازای بازده مؤسساتشان از سال ۱۹۱۴». کراسنوف جنگ خانمان براندازی را با سرخ‌ها آغاز کرده بود و هم از حمله‌های شگفت و هم از عملیات استراتژیک وسیع استفاده می‌کرد. دوبار در اکتبر ۱۹۱۸ و ژانویه ۱۹۱۹ محاصره تساریتسین،^{۲۶} دروازه ولگای پایین را ترتیب داد اما ارتش دهم (تولیاکف، وروشیلف و استالین) قهرمانانه از آن دفاع کرد. تلاش او برای تجهیز دهقانان به سود خود، شکست خورد. تروتسکی در روزهای اول نوامبر به جبهه جنوبی رسید تا از ورونژ، تساریتسین و آستراخان بازدید کند؛ به تهییج روحیه‌ها پرداخت و نیروی خود را معطوف سازماندهی ارتشی منظم کرد که در این مناطق وظیفه‌ی بسیار مشکل بود. جنگ داخلی روستایی را علیه روستایی دیگر و در خود روستاها نیز غنی را روبروی فقیر قرار داده بود. دسته‌های چریکی همه‌جا پیرامون رهبرانی که قهرمان مردمی شده بودند، شکل گرفته بودند. لازم بود به منظور تشکیل ارتشی از این گردان‌های شجاع اما بی‌منطق، مقاومت، پیوند گروهی و سنت‌های فردی آنها شکسته شود. گاه روستاها به خاطر دفاع ایستا از خود در حالت سنگربندی بدون توجه به بقیه جبهه به سر می‌بردند. اگر قرار بود دسته‌ی خاص ناحیه خود را ترک کند، از بین می‌رفت. رهبر - قهرمانان می‌خواستند از همدیگر مستقل باشند و نخستین تلاش برای تمرکز، واکنش‌های خطرناکی از سوی آنها در بر داشت. در

کوبان، سوروکین کنسول انقلابی را که در راس او بود، زندانی و بعد به جوخه آتش فرستاد. میرونوف، آوتونومف، ساخارف، پوتاپنکو، و بسیاری دیگر از فرماندهان محلی به نام انقلاب علیه قدرت مرکزی شوریدند. شورش‌شان سرکوب شد. هنگ‌های به خدمت فراخوانده شده از مسکو، کمیسرهای کارگری و شورای انقلابی ارتش به رهبری شلیاپنیکوف فلزکار (خود ارتش تحت فرماندهی افسر سابق تزار بود که به بلشویسم پیوسته بود، پ. استین)، تمرکزگرایی شدیدی را در جبهه جنوب به کار بردند. از این به بعد حملات کراسنوف به سرخ‌ها که هرچه قوی‌تر و سرسخت‌تر می‌شدند، شکست خورد. در آغاز سال ۱۹۱۹ تاسیس سواره نظام کارآمد سرخ به رهبری درجه‌دار بی‌باک به نام بودونی^{۲۷} گواه رهسپاری قزاق‌های طبقه متوسط و حتا غنی به سوی سرخ‌ها بود: سواره نظام، شاخه بیش و کم ثروتمند نیروهای مسلح شد. تروتسکی وظیفه ارتش سرخ را در جنوب به خوبی توصیف کرده است:

باید به فضایی بین جدا شدن از امپریالیسم آلمان و رسیدن به نظامی‌گری انگلو فرانسه رهسپار شویم. باید بر دن، شمال سرزمین قزاق و ناحیه خزر مسلط شویم و باعث مقاومت کارگران و دهقانان اکراین شویم و به خانه خودمان در شوروی برگردیم که جایی برای کمک‌های بریتانیا و آلمان ندارد ... ضربان انقلاب ما در جبهه جنوب می‌زند: آنجاست که قدرت شوروی رخ می‌نماید.

سقوط سامارا

آزادی منطقه ولگا در اوایل اکتبر با سقوط سامارا و استاوروپل درست همانطور که تروتسکی گفته بود به دست آمد. ارتش سرخ با نفوذ در ایالت اورال (گرفتن بوگولما، ۱۶ اکتبر) به موفقیت‌هایش ادامه داد.

از بعد از سقوط کازان و سیمیرسک، پایتخت قانون‌گذاری اس‌رها در وحشت به سر می‌برد. دهشت ناگهانی شهر را فراگرفت و آمد و شد را متوقف کرد. مردم





کارل لیکنشت

ناپذیر را، کرونشتات و پرکوپ، با یورش‌های خود تسخیر کرد. از سوی دیگر رومانیایی‌ها و اشغالگران فرانسوی متحمل شکست ادسا و اشغالگران بریتانیایی متحمل شکست آرخانگل شدند. دنیکن با تخلیه مهیب نوووروسیسک کارش ساخته شد، کولچاک با هزیمت در راه‌آهن سراسری سیبری، و ورنانگل با افتضاح کریمه. تاکنون به ویژگی برتر بودن نیروهای اجتماعی اشاره کردیم که این چیرگی اخلاقی در آن نهفته است. از رویدادهای دن و سامارا می‌توان ویژگی‌یی را دریافت و به این ویژگی افزود که بارها و بارها در تمام فعالیت‌های ضد انقلاب بازتولید شده است: نگرش سبعانه و منفعت‌جویانه خارجی‌ها، بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها و چکسلواک‌ها. افسران متفقین که متکبران دستوراتشان را به روسای ضد انقلاب دیکته می‌کردند، به محض واژگون شدن شرایط آنها را به حال خود رها می‌کردند. در موقع حساب و کتاب با خواری با آنها برخورد کرده و در هر تخلیه‌یی جان خود را برداشته و می‌گریختند. ضد انقلاب بدون سرنیزه‌های خارجی ناتوان بود؛ متحدان روسیه «ملی»، همچون قلمرویی اشغال شده با آن برخورد می‌کردند. یکی از جدی‌ترین تناقضات آشکار جنگ داخلی در اینجا خود را نشان می‌دهد: میهن پرستی بورژوایی مدام خود را اسیر خارجی‌ها می‌بیند، درحالی که انترناسیونالیسم پرولتری با پیشی گرفتن در

واکن‌های باری می‌گشود.^{۲۸}

باید به چند حادثه جزئی اشاره شود. به دلیل از هم بازشدن خطرناک ریل‌ها، قطار مخصوص دولتی مالامال از مسافر، در آخرین لحظه از حرکت باز ماند. چک‌ها همه تجهیزات متحرک خط آهن را برای تخلیه گروه‌های خودشان برداشته بودند. نمایندگان کمیته قانون‌گذاری که با رییس ستاد چک‌ها ملاقات کردند تا لوکوموتیوی درخواست کنند تنها با ناسزا روبه‌رو شدند. این صحنه را مایسکی، عضو منشویک کابینه سامارا ثبت کرده است. نماینده‌ها، ولسکی، رییس اس‌ار دولت را در حالی ترک کردند که نومید و لایعقل از فرط باده‌نوشی، شیشه‌ها را می‌شکست و فریاد می‌زد: «به سلامتی مرگ سامارا! بوی اجساد را نمی‌شنوید؟». شهر سرگشته از وحشت و نومیدی بود. وقتی نمایندگان به ستاد کل چک‌ها رسیدند افسری با شلیک خنده به آنها خوشامد گفت: «ارتشتان کجاست؟ هه هه هه بروید. به من بگویید ارتشتان کجاست؟» واژه «دولت» او را از خنده منفرج کرد. «دولت؟» بریده بریده گفت: «تو؟ دولت؟» ورقه‌یی را گلوله کرد و با تحقیر تمام پرتش کرد.

به جزئیات سقوط سامارا از آن رو پرداخته شد که نمونه‌وار است. تناقض میان این تباهی و آن سرسختی قهرمانانه سرخ‌ها در اسویاژسک، اورال، توآپسی، ناشی از تفاوت در کیفیت بشر که در نیروهای معارض اجتماعی رخ می‌نماید. برتری سرخ‌ها در منابع معنوی همچون اعتماد به نفس، توان، هوش و شکیبایی به نحو چشمگیری آشکار است. امری که در کل جریان انقلاب به چشم آمد. بعدها ورشکستگی‌های دیگر، خونین‌تر و جدی‌تر، باعث شد سقوط سامارا فراموش شود؛ و اعمال قهرمانانه دیگر، اسویاژسک را در سایه قرار دهد. جهان خواهد دید که پرولتریای ارنبورگ محاصره‌یی طولانی را تا پیروزی تاب خواهند آورد؛ پتروگراد با دفاع تروتسکی دست به کاری شگفت می‌زند؛ تساریتسین را دوبار سفیدها محاصره کردند و دوبار پیروزمند بود؛ ارتش سرخ دو دژ شکست

در سردابه‌ها مخفی شدند، مغازه‌ها بسته و بورژواهای محلی با ترن‌ها فرار را برقرار ترجیح دادند. کمیته مجلس قانونگذاری که هرچه بیشتر از بی‌قدرتیش آگاه می‌شد، تصمیم به انحلال و تفویض اختیاراتش به هیات دبیران اوفرا گرفت که چندان اعتمادی به آن نداشت. چک‌ها خسته از ماه‌ها نبرد دیگر نمی‌خواستند شاهد جنگ باشند. داوطلبان سفید کم‌شمارتر از آن بودند که کاری از آنان ساخته باشد. دهقانان تسلیح شده گروهی فرار می‌کردند یا مورد استقبال سرخ‌ها قرار می‌گرفتند. دست آخر، آتامان دوتوف نگذاشت اس‌ارها در ارنبورگ از قزاق‌ها هیچ گونه کمکی دریافت کنند. هیات دبیران روزهایش را نومیدانه در سلسله توطئه‌ها تلف می‌کرد. در سامارا حتا یک رهبر نظامی توانا به سازماندهی تخلیه شهر یافته نمی‌شد. بیانیه‌هایی از جانب انجمن‌های متعدد لیبرال صادر می‌شد که شعار مقاومت تا سرحد مرگ را اعلام می‌کردند. اس‌ارها به تشکیل گروه‌های رزمنده دست زده و فرمان سربازگیری از کل جمعیت مذکر را صادر کردند. اما کاری جدی انجام نشد و سرخ‌ها ناچار می‌رسیدند. دستور تخلیه در ۴ اکتبر نشانه هزیمت همگانی بود.

کابوس فرار رسید ... ژنرال ترگوبف، فرمانده نظامی، با اولین قطار فرار کرد. کمیسیون تخلیه ناپدید شد ... کسی نبود که اسناد و گذرنامه‌ها را بررسی کند. همه بدون فکر کردن به دیگری مستقیم به سمت ایستگاه قطار می‌رفتند تا جای امنی در کوچه بیابند. بختک باورنکردنی بود. درشکه یا لوکوموتیوی وجود نداشت. بارهای موسسه‌های دولتی یا بارهای شخصی در حیاط جلوی ساختمان به اندازه سه طبقه روی هم انباشته شده بود. هزاران کارگزار دولتی اعضای احزاب مختلف، افراد صاحب نفوذ و خرده متمولان هراسان در میان هق‌هق زنان و کودکان به سوی ایستگاه می‌دویدند. در چهره همه وحشت و خودخواهی سنگدلانه‌یی دیده می‌شد. هرکس با خود فکر می‌کرد: اول من! و با سنگدلی راهش را به سمت کوچه‌های



دفاع از ملت، ماموریت خود را به انجام می‌رساند.

متفقین در سیبری: کولچاک

سقوط سامارا نشان دهنده افول ضد انقلاب دمکراتیک بود. تجمع نیروهای واپسگرا در سیبری و پیرامون دولتی در امسک گرد بود. کشمکش میان قانون‌گذاران اس ار و ضد انقلاب سیبری (به رهبری کادت‌ها که حامی دیکتاتوری دست راستی بودند) روز به روز حادث می‌شد. دولت سیبری هیأت دبیران اوفرا را به شدت تحت فشار قرار داده بود. در امسک واحد افسران نقش قدرتمند نامعمولی را بازی می‌کردند: هیچ کابینه‌یی نمی‌تواند بدون حمایت این واحد در قدرت بماند. همین نفوذ گمراهش می‌کند چراکه زندگی عمومی صحنه توالی توطئه‌ها و نقشه‌های نظامی می‌شود. هر سیاستمدار شهره به لیبرال بودن هر لحظه در خطر دستگیری، دزدیده شدن یا قتل بود. وزیر اس ار، نوووسلتسوف در اواخر سپتامبر ناپدید می‌شود. پایتخت سیبری در این زمان چشم‌انداز پیچیده بی‌نظمی نظامی را به نمایش می‌گذارد: هیچکس به هیأت دبیرانی که به ظاهر بالاترین مقام را دارند اعتنایی نمی‌کند. شورای وزرا که توسط قتل‌ها پاکسازی شده با دوما لیبرال که اکثریتش سوسیالیست رولوسیونرها (اس ارها) هستند سر جنگ دارد، چکسلواک‌های «دمکرات» اما معتقد به اولویت نظم، وفاداری خود را تکرار می‌کنند، خونمای افسران قوانین را در سایه وضع می‌کنند. صاحبان صنایع و ژنرال‌ها که به اصل دیکتاتوری فردی باور دارند «جبهه متحد ملی» را تشکیل می‌دهند. به عنوان استثنایی برقاعده، هیأت دبیران و دولت امسک بر سر انتصاب در یاسالار کولچاک به وزارت جنگ به توافق می‌رسند (۴ نوامبر). این اختلاف عقیده‌های داخلی با نقشه‌های قدرت‌های خارجی تشدید می‌شوند. ژاپنی‌ها که آتامان سمیونوف از آنها حمایت می‌کند عملیاتشان را در شرق دور پی می‌گیرند. چک‌ها به عنوان فاتحان، تسلط خط آهن سراسری سیبری را در دست دارند

و رهبرشان ژنرال گایدا، افسران روس را تحقیر می‌کند. او دستوراتی می‌دهد و بلشویک‌ها را می‌کشد و مظنون است (در ۲۵ اکتبر پنج نفر در کراسنویارسک بدون محاکمه به شلیک گلوله کشته شدند). متفقین ژنرال ناکس و ژنرال یانین^{۲۹} را می‌فرستند که رسماً از سوی لوید جرج و کلمانسو منصوب شده‌اند تا فرماندهی نیروهای متفقین در سیبری را برعهده گیرند.

تجربه اکراین، که در آن احزاب دمکراتیک طبقه‌های میانی کاری نمی‌کردند مگر گشودن راه به روی واپسگرایی سیاه، نکته به نکته در سیبری نیز تکرار می‌شود. در واقع این کارکرد گریزناپذیر چنین احزابی در جنگ داخلی است چراکه ویژگی خرده بورژوازی نداشتن سیاستی از آن خود است. همواره بین دو دیکتاتوری قرار دارد (دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری ارتجاع)؛ و سرنوشتش آماده کردن راه تا حد مشخصی برای دومی است و سپس تسلیم شدن در برابر آن. دبیران اس ارها چیزی برای ارائه نداشتند مگر لفاظی تهی رهبرانسان. این آقایان در امسک، زیر تهدید نظامی همانقدر احساس نومیدی و ناتوانی می‌کردند که کمی پیش‌تر در روزهای مجلس موسسان و زیر تهدید پرولتاریا در پتروگراد. همان توهم‌ها روحشان را تقویت می‌کند. رسالت شهید پارلمانی در سینه‌شان بارور می‌شود. مایسکی منشویک که از سامارا فرار کرده است، با آوکسنستیف مرد بزرگ دبیران و حزب اس ار گفتگو می‌کند: مردی باریش پر، پیشانی یکنفر آرمانگرا و زبان‌بازی عبوس.

آوکسنستیف رک به من گفت: «بالای قله آتشفشان زندگی می‌کنیم، هر شب منتظریم بیایند دستگیرمان کنند».

من از او پرسیدم: «فکر می‌کنید خط‌مشی‌تان درست است؟» پاسخ داد: «بله، ممکن نبود بتوانیم جور دیگری عمل کنیم. ما شهیدان سازشیم. به این حرف می‌خندید؟ چنین شهیدانی وجود دارند، و شاید روسیه بیشتر از هر چیز دیگر به آنها نیاز داشته باشد».

چند دقیقه بعد، مایسکی از عضو دیگر دبیران پرسید: «اما نمی‌خواهید مقاومت کنید؟». و پاسخ با ژستی نومیدانه این بود: «و چکار باید کرد؟»

سرانجام قزاق‌ها در شب ۱۸ و ۱۹ نوامبر اعضای دبیران و اعضای سیاسی‌شان را دستگیر کردند. نقاط استراتژیک شهر توسط مسلسل‌های سرهنگ بریتانیایی وارد، زیر نظر بود. همان روز حکمی از دولت سیبری به در یاسالار کولچاک لقب رهبر را بخشود. در یاسالار «که نشان شجاعت دریافت می‌کرد» بیان داشت که می‌خواهد نه راه واپسگرایی را برود نه راه جناح‌ها؛ تنها هدفش تشکیل ارتش قدرتمندی برای مبارزه با بلشویسم است. «از آن پس مردم روسیه باید آزادی خود را سازمان دهند». کودتا با توافق نمایندگان متفقین تدارک دیده شد: سرهنگ وارد؛ کنسول فرانسه، رنو؛ هریس آمریکایی و استفانیک چک.^{۳۰} اعضای هیأت دبیران چند روز بعد تبعید شدند و سربازان روس و بریتانیایی اسکورتشان کردند. ژنرال یانین در ۴ دسامبر به امسک رسید: دستور جلسه متفقین عملاً رهبر را زیر دست این ژنرال کرد!

مجلس قانونگذاری اس ارها بیهوده با این چرخش حوادث مخالفت کرد. کمیته مقاومتشان به رهبری چرنوف در برابر دستگیری مقاومتی نکرد. حزب اس ار تصمیم گرفت تا مبارزه با بلشویسم را متوقف کند و به روش‌های آشوبگرانه و تروریستی بازگردد، این بار علیه واپسگرایی سیبری. اما بسیار دیر بود. تعدادی از نظامیان آنها با شلیک گلوله کشته شدند و این پایان ماجراشان بود.

مطالعه ضد انقلاب سیبری که در ۱۹۱۹ به حد اعلای موفقیت خود رسید، در این نوشتار نمی‌گنجد. دیکتاتوری نظامی و دخالت متفقین به این نتایج رسید. تا بهار ۱۹۱۹ کولچاک خود را در راس نیروهای مسلح چنان قدرتمند یافت که برتری گاه به گاه بر ارتش سرخ داشته باشد. اما همچون تمام ارتش‌های سفید این ارتشی طبقاتی بود که اساساً از افسران و



ویکتور سرژ

پسرپچه‌هایی از طبقات دارا تشکیل شده بود. رژیم تاسیس شده توسط رهبر، یکی از ترورهای سفید بود. دهقانان نومید، از فراهم کردن غذا برای آنها سر باز زدند و در برابر استرداد بلشویک‌ها، بازگشت صاحبان زمین و قانون خودسرانه مقامات قدیمی که متفرعن‌تر از همیشه برگشته بودند، مقاومت کردند. بزودی کل سیبری با ستون‌های آتش تکه تکه شد. سرکوب در همه جا حاکم بود: در روستاهای شورشی، موزیک‌ها دسته دسته کشته می‌شدند، زنها چماق می‌خوردند، به دختران تجاوز می‌شد و دام‌ها دزدیده می‌شدند. تعداد شهرهای کوچکی که بمباران یا خاکستر می‌شدند به صدها می‌رسید. بزودی دسته‌های چریک سرخ شروع به تجمع در بوته‌زارهای سیبری کردند. در پایان دسامبر شورش کارگری سازماندهی شده توسط بخش مخفی حزب کمونیست در امسک شکست خورد که سرکوبش ۹۰۰ قربانی به جا گذاشت. در جریان قتل عام، چند عضو اس ار و منشویک مجلس نمایندگان اعدام شدند. در خرابکاری راه‌آهن روستاهای مظنون به همدستی سوزانده و به بهانه «اقدام به راهزنی» سرخ‌ها، بین سه تا بیست گروگان کشته شدند.

کودتای کولچاک پاسخی بود به خواست متفقین برای فرماندهی متحد نیروهای ضد انقلاب. در همان لحظه‌یی که سیر حوادث در امسک جریان خود را پدیدار می‌کرد، کنفرانسی در جاسی رومانی برگزار شد که

میزبانش سفیر بریتانیا، بارکلی بود: شرکت کنندگان سفیر فرانسه، م. دو سنتولر، دیپلماتی امریکایی، دیپلماتی ایتالیایی، رهبران لیبرال (میلیوکوف) و جناح‌های سلطنت‌طلب بورژوازی و رهبران اس ار (فوندامینسکی) بودند.^{۳۱} موضوع اصلی، مساله دیکتاتوری نظامی در روسیه بود. باید گفت که این متفقین بودند که به ضد انقلاب روسیه رهبران اصلیش را تحمیل کردند، یعنی دنیکین و کولچاک، که تصور می‌شد کوچکترین رفتار آنها تحت نظارت ژنرال‌ها فرانسه دسپره^{۳۲} و یانین باشد.

ششمین کنگره شوراها. فسخ پیمان برست - لیتوفسک

نخستین سالگرد انقلاب اکتبر به یادبود ششمین کنگره (فوق‌العاده) شوراها از ۶ تا ۹ نوامبر در همان ساعت انقلاب آلمان برگزار شد. کنگره نامتعارف ملال‌آوری بود. جلسه‌یی کمابیش بزرگ در مقیاس وی تسیک. به خاطر ساختار به شدت همگن کنگره هیچ مشاجره‌یی نشد و نمی‌توانست هم بشود. چرا که از ۹۵۰ عضو صاحب رای، ۹۳۳ نفر کمونیست، هشت نفر کمونیست انقلابی، چهار تن اس ار چپ، دو نفر نارودنیک چپ،^{۳۳} یک ماکسیمالیست، یک آنارشویست و یک عضو غیر حزبی بودند. تنها سخنرانان لنین، تروتسکی، اسوردلف، رادک، استکلف، کامنف، کورسکی و آوانسف بودند.^{۳۴} تنها واکنش‌ها از سرسراه ابراز احساسات طولانی و رای‌های به اتفاق آرا بود.

کنگره بار دیگر تصمیم گرفت تا به ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ژاپن، یعنی کشورهایی که با روسیه در جنگ بودند گرچه ابرازش نمی‌کردند، پیشنهاد صلح بدهد. قطعنامه‌یی در باره عفو با دستور کمیسیون فوق‌العاده برای دستگیری دشمنان اقرار کرده و فعال رژیم تصویب شد: قطعنامه دیگری درباره مشروعیت انقلاب صادر شد.

در طی جلسه‌ها خبرهایی از اشغال کارخانه‌ها در ایژوسک (ناحیه اورال) به دست ارتش سرخ می‌رسید. این پیشروی

بزرگی بود چون مهمات به کار رفته در ایژوسک و وتکینسک از منشویک‌ها به ضد انقلاب رسیده بود. تروتسکی اعلام کرد که در منطقه کوتلاس گروهی پنجاه و هشت نفره از سربازهای انگلیسی به سرخ‌ها پیوسته‌اند.

کنگره در برآوردهایش از رویدادهای آلمان احتیاط زیادی را به نمایش گذاشت. پیشنهاد تصویب شده بعد از گزارش لنین از نیاز به تلقین آگاهی به توده‌ها درباره مخاطرات جدیدی که در کمین است و نیز «این ایمان که باید بتوانیم از سرزمین پدری سوسیالیست و پیروزی انقلاب پرولتاریای جهانی دفاع و آن را حفظ کنیم» سخن می‌گفت. یوفه تازه از آلمان اخراج شده بود و حمله‌یی دوسویه علیه روسیه کمونیست از سوی قدرت‌های مرکزی و متفقین انتظار می‌رفت.

لنین دو بار بالای سکو رفت تا خاطره نخستین سالگرد انقلاب را گرمی دارد و موقعیت بین‌المللی را شرح دهد. او گفت ما دریافته‌ایم که به خاطر امتیاز پرولتاریای روسیه نبود که توانستیم انقلاب کنیم، انقلابی که مبارزه با مقیاس جهانی ترغیب کرد؛ بلکه این ضعف روسیه، عقب ماندگی و تاثیر ویژه شرایط راهبردی نظامی بود که ما را واداشت تا خود را در راس جنبش قرار دهیم تا فوج‌های دیگر فرا برسند.

او ترازنامه یک سال نبرد را رسم کرد: ما از نظارت کارگری به سازمان کارگری صنعت رسیدیم؛ از نبرد عام دمکراتیک دهقانان برای زمین به تمایز طبقات در روستاها؛ از ناتوانی نظامی به ایجاد ارتش سرخ؛ از انزوا به کنش مشترک با پرولتاریای اروپای غربی. «ما با نظارت کارگری شروع کردیم، سوسیالیسم را با حکم نیاوردیم، چون سوسیالیسم تنها وقتی می‌تواند شکل بگیرد که طبقه کارگر بیاورد چگونه می‌تواند حکمرانی کند». با اشاره به بحران شورش کولاک‌ها در ژوبیه از مساله دهقانی صحبت کرد: «ما خود را به باز گذاشتن راه برای گذار سوسیالیستی در روستاها محدود کردیم گرچه به خوبی آگاهییم که دهقانان



آن موقع نمی‌توانستند وارد مسیر شوند». هیچ جمهوری دموکراتیکی کاری بیش از این برای دهقانان انجام نداده است. تا اینکه قحطی باعث درگرفتن جنگ بین کارگران و کولاک‌ها شد که نتیجه اصلی آن تجهیز توده‌های کارگری شهرهای کوچک و روستاها بود. و اکنون «ائتلاف فقرای روستایی با کارگران شهری پایه‌ی برای ساختمان واقعی سوسیالیستی ریخته است». لنین بیان داشت «این که چه بر سر ما می‌آید مهم نیست. امپریالیسم از بین خواهد رفت».

او در سخنرانی دومش گفت:

روابط بین‌الملل ما را با مساله‌ی مهم روبه‌رو کرده است، نه فقط به خاطر ماهیت اکنون باثبات امپریالیسم و پیوند پایدار تمام دولت‌های جهان به یک سیستم - یا بهتر بگوییم به یک توده‌ی خون و کثافت - بلکه به خاطر اینکه پیروزی سوسیالیسم در یک کشور نشدنی است و دست کم محتاج همکاری فعالانه چند کشور پیشرفته است که البته روسیه جزء آنها نیست.

پرولتاریای روس با پذیرفتن این مفهوم از همان ابتدا تلاش‌هایش را به روشن کردن توده‌های دیگر کشورها معطوف کرده بدون اینکه به نتیجه فوری دل خوش داشته باشد. «حتا اگر به ناگهان نیست و نابود شویم، حق خواهیم داشت که بدون پنهان نگه داشتن اشتباه‌ها مان بگوییم که بهترین استفاده را از درنگی که سرنوشت به ما داد برای انقلاب جهانی سوسیالیستی کرده‌ایم». او بار دیگر به عنوان تکمله‌ی بر این نظر عام تکرار کرد که «هرگز چنین به انقلاب جهانی نزدیک نبوده‌ایم و هرگز در چنین شرایط مهلکی به سر نبرده‌ایم».

آخرین نظردهی لنین عبارت بود از:

به هیچ‌وجه دلیلی برای نومیدی و یا بدبینی وجود ندارد. می‌دانیم که خطر بزرگ است. شاید سرنوشت حتما آزمایش‌های دشوارتری برای ما در چنته داشته باشد. این یعنی اینکه آنها می‌توانند یک کشور را شکست دهند؛ اما هرگز نخواهند توانست انقلاب جهانی پرولتاریا را بشکنند ...^{۳۵}

تروتسکی وضعیت جبهه را گزارش داد که زمینه امیدهای بسیار شد. او گفت که آزادسازی جنوب در دستور روز است. آتش بس ۱۱ نوامبر بین متفقین و آلمان در یکی از بندهایش بر فسخ پیمان‌های برست لیتوفسک و بوخارست تاکید کرد. دو روز بعد، شورای وی تسلیح اعلام کرد که پیمان برست لیتوفسک بی‌ارزش و فاقد اعتبار است. جمهوری شوراهای ائتلاف برادریش را با کل مردم رها شده از امپریالیسم بیان داشت.

فتح دوباره اکراین

اگر چه اکراین در طی اشغال آلمان و تحت حکمرانی هتمان اسکورپادسکی حتی برای لحظه‌ای از مشکل و دردسر خلاصی نداشت، اما نبرد طبقاتی با حدت کامل در جریان بود. تاثیر درخواست استرداد اجباری دهقانان را مجبور کرده بود تا مسلح شوند. احزاب ملی‌گرا - سوسیالیست خرده بورژوازی ناراحت از شرایط تحقیر اجتماعی، ناقل نارضایتی توده‌های روستایی بودند. در مراکز کارگری سازمان‌های غیر قانونی حزب بلشویک، به خوبی مبارزه می‌کردند. اس‌ارهای چپ به کنش‌های تروریستی روی آوردند. روستاها پر از دسته‌های غیر قانونی به نام *هاید/ماک‌ها* (بخشی از سنت اکراین)، نیروهای پارتیزان با پرچم سرخ (بلشویک) یا پرچم سیاه (آنارشویست‌ها) بودند. در اواسط سپتامبر گروه‌های ملی‌گرایی که رسماً به هتمان اعلام جنگ کرده بودند، شروع به گردآوری ارتشی داوطلب در حوالی بلایا - تسرکوف کردند. این حرکت آشوبگرانه را دو رهبر قدیمی ملی‌گرا - سوسیالیست رهبری می‌کردند، وینیچنکووی نویسنده و سیمون پتلیورا می‌معلم مدرسه که هر دو از چهره‌های برجسته در رادا، با خاطره‌ی اسفبار بودند.

همینکه اعضای نیروهای اشغالگر اخبار رویدادها در وین و برلین را شنیدند فقط یک فکر در سر می‌پروردند، اینکه به خانه‌های خود بازگردند. تنها شکل سازمانی که اثری - آلمانی‌ها حالا به آن دلخوش

بودند آن شکلی بود که به تخلیه کشور با نظم خوب نیاز داشت و اینکار را شورای سربازان انجام داد.

اکراین آلمانی شده به سرعت فروپاشید. در همه جای آن نیروهای سرخ گسترش یافتند در حالی که واحدهای منظم ارتش سرخ به طرف گومل، خارکف و کیف می‌رفتند. گروه‌های وینیچنکو و پتلیورا که در لحظات اول فروپاشی از سرخ‌ها قوی‌تر بودند، همه جا حمله‌های همزمانی به مقامات هراسان دولت هتمان ترتیب دادند. آلمان‌ها بدون جنگیدن عقب نشستند. حدود ۱۵ نوامبر پتلیورا انقدر احساس قدرت کرد که هتمان را یغی بنامد. در این فاجعه خونین، دو قدرت رقیب بر آمدند: هیات دبیران ملی‌گرا و دولت شورایی. به این ترتیب قدرت بین خرده بورژوازی، طبقه میانی شهری و دهقانان متمول از یک سو و کارگران و دهقانان فقیر از سوی دیگر دست به دست می‌شد.

هیات دبیران برنامه‌ی ارائه داد که در نگاه نخست بسیار به برنامه بلشویک‌ها نزدیک به نظر می‌رسید: سلب مالکیت زمین‌های بزرگ به سود دهقانان (اعلام شد که زمین به زارعان تعلق دارد)؛ روز کاری هشت ساعته؛ قانون کار؛ حق گردهم‌آیی و اعتصاب؛ به رسمیت شناختن کمیته‌های کارخانه؛ «اقتدار کم‌نظیر طبقه‌های کاری» یعنی کارگران و دهقانان و روشنفکران؛ برپایی سریع کنگره زحمتکشان.^{۳۶} شوراهای تحمل می‌شدند به شرطی که فعالیتشان را به دفاع از منافع محلی و مشترک محدود می‌کردند. این انقلابی‌گری معقول به خاطر شوک‌های برآمده از واقعیت خیلی دوام نیاورد. نیروی انقلاب در شهرها پرولتاریا بود و در روستاها پس از خروج عجلوانه صاحبان زمین، ژاندارم‌ها، هتمان و فرماندهی آلمان، دهقانان فقیر. این گروه به سرعت درگیر نبرد با دهقانان متمول و میانه شد که می‌گفتند دیگر انقلاب تمام شده و تنها وظیفه باقی مانده تثبیت مالکیت خصوصی علیه تهدید بلشویسم است. وقتی نبرد دوباره بین سربازان پتلیورا و شوراهای، حزب کمونیست و کارگران و

دهقانان زبانه کشید دیگر آنها به ندرت توانستند پرچم زرد و آبی ملی را در شهر یا روستایی برافرازند. ضد انقلاب دموکراتیک در فدای پیروزی کم دوامش بار دیگر خود را بین دو دیکتاتوری دید. و طبق معمول، ساعت سرنوشت‌ساز به سود واپسگرایی نظامی اتفاق افتاد. نظاره‌ی خودکشی سیاسی هیات دبیران اکراین رقت‌آور است. متن بیانیه دبیران در ژانویه به فرماندهان فرانسوی چنین است:

دبیران خود را تحت حمایت فرانسه می‌دانند و از مقامات فرانسوی می‌خواهند تا انتهای نبرد با بلشویسم آنها را در تمام مسایل دیپلماتیک، نظامی، سیاسی، اقتصادی، مالی و قضایی راهنمایی کنند. دبیران به بلندنظری فرانسه و متفقین در مورد هر استقرار تازه در جبهه و مسایل ملی باور دارد.

سرخ‌ها دهقانان متوسط را پشت سر خود داشتند و به آرامی نواحی روستائی کشور را بازپس می‌گرفتند. همینطور شهرها هم مال آن‌ها می‌شد

بر اساس عبارات پیمانی که در ژانویه ۱۹۱۹ با فرانسه (به نمایندگی ژنرال دانسلم) امضا شد، هیات دبیران، اکراین را بخش مکمل روسیه منفرد و یگانه می‌داند (این هم از «استقلال ملی») که قدرتش را به کابینه ائتلافی منتقل می‌کند (این هم از «اقتدار کم‌نظیر زحمتکشان») و پروژه برپایی کنگره کار را فسخ کرده و قول می‌دهد که هیچ شورایی را در قلمروی خود تاب نیاورد، و فرماندهی گروه‌هایش را به ستاد کلی مرکب از ژنرال دانسلم، افسر مسوول گروه‌های متفق، نماینده‌ی ارتش داوطلب ژنرال دنیکین، نماینده‌ی از لژیونرهای لهستانی و نماینده‌ی از

جمهوریخواهان اکراینی محول کند. همه اینها در ازای وعده متفقین به حمایت مسلحانه از اکراین.

چکیده این پیمان شگفت در دو ماده اقتصادی است که با عبارات جدیدتری آمده که بعدا در یادداشتی از راکویسکی به استغن پیچون افشا شد. فرانسه با این پیمان به مدت پنج سال حقوق تحت‌الحمایگی اکراین را به دست خواهد آورد به علاوه در اختیار داشتن پنجاه سال حقوق راه‌آهن. اهمیت این برنامه‌ها برای کنترل کردن اکراین با اشغال ادسا و خرسون از سوی فرانسوی‌ها، یونانی‌ها و رومانیایی‌ها (دسامبر - مارس)، فعالیت‌های ناوگان فرانسوی در دریای سیاه و مشارکت نظامی در خرسون و سباستوپل معلوم شد. این کوشش‌ها با گذرا بودن پیروزی‌های ملی‌گرایان که به اکراین خیانت کردند، به

شکست انجامید. پتلیورا خارکف را در ۲۳ نوامبر و کیف را در ۱۴ دسامبر فتح کرد اما کنگره شوراها در یکاترینوسلاو برپا شد و دولت بلشویکی کارگران و دهقانان را به ریاست جمهوری یوری پیتاکف مستقر کرد.^{۳۷} سرخ‌ها دهقانان متوسط را پشت سر خود داشتند و به آرامی نواحی روستایی

کشور را بازپس می‌گرفتند. همینطور شهرها هم مال آنها می‌شد. واحدهای پارتیزانی جذب ارتش سرخ می‌شدند. آنارشیست‌ها و هم‌فکرانشان که به رهبری قدرتمند ماخنو از این مقاومت به آن مقاومت در حال مبارزه بودند، به رغم تردیدهای بسیار، حمایتشان را ارزانی سرخ‌ها کردند در همان حال که نیروهای متفق در بندرهای دریای سیاه زیر نفوذ گسترش انقلاب قرار می‌گرفتند. این درست است که دولت شوراها (با راکوفسکی به عنوان رییس شورای کمیساریای خلق)، در مراکز بزرگ اکراین تنها در ماه‌های ژانویه و فوریه مستقر شد و حتی آنموقع هم نه

قاطع، اما در هیچ کجای دیگر روسیه جنگ داخلی همچون اکراین داغ و سوزان نبود، که چهارده دولت در عرض چهار سال جایگزین یکدیگر شدند. اما در این کشور هرکه کوشید علیه انقلاب پرولتری گام بردارد، فهمید که خانه بر باد می‌سازد: خون‌ها بیپوده ریخته می‌شد چرا که باد برای همیشه از آنها گریخته بود.^{۳۸}

پیروزی کارگران در روسیه

«کوتاه‌ترین راه برای پیوستن به انقلاب در امپراتوری اتریش - هانگری (مجارستان) از کیف می‌گذرد: همانطور که راه‌های پسکوف و ویلنا ما را به انقلاب آلمان خواهد رساند». این جمله‌های تروتسکی ویژگی تهاجم بزرگ را که ارتش سرخ در این لحظه در کشورهای بالتیک و اکراین تدارک می‌دید مشخص می‌کند.

در این برهه نیروها چگونه بودند؟ ارتش سرخ در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹ گروه مبارز و ۹۵۰۰۰ گروه کمکی یا پشت جبهه داشت. تا نزدیکی‌های بهار ۱۹۱۹ مجموع این نیروها از یک میلیون مبارز گذشت. حالا بیابید نیروهای دشمن را بررسی کنیم: بین ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ نیروهای متفق (بریتانیایی، آمریکایی، ایتالیایی، صرب و فرانسوی) در کار تسخیر آرخانگل، آنگا، کیم و مورمانسک بودند؛ ۴۰۰۰۰ فنلاندی پتروگراد و کارلیا را تهدید می‌کردند؛ گارد سفید در استونی، لیتوانی و لتونی ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ نیرو داشت همراه با نیروهای کمکی جوخه‌های داوطلب آلمانی (۳۰۰۰۰ نفر) به فرماندهی فن در گلتز. ارتش لهستان به صف شده بود و بیش از ۵۰۰۰۰ عضو در بهار داشت. ارتش ۲۰۰۰۰ نفری فرانسه و یونان ادسا و خرسون را اشغال کرد. ۴۰۰۰۰ چکسلواک راه‌آهن سراسری سبیری را تصرف کردند. سه لشکر ژاپنی و ۷۰۰۰ آمریکایی در شرق دور، دست به کار بودند. باید به اینها ۳۰۰۰۰۰ سرنیزه خارجی را افزود که نیروهای ضد انقلاب روسی بودند: ارتش قزاق دن، ۵۰۰۰۰ نفر؛ قزاق‌های کوبان، ۸۰۰۰۰ تن؛ «ارتش ملی» کولچاک، ۱۰۰۰۰۰ نفر (تا بهار)؛ ارتش



داوطلب دنیکیان در کوبان، ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ نفر؛ گروه‌های دبیران اکراینی، ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ نفر؛ دسته‌های ضد انقلاب اکراین، بیش از ۲۰۰۰۰ تن: مجموع ۲۵۰۰۰۰ تن.

پس دو طرف یکسان نبودند. نیروهای ضد انقلاب خیلی بهتر تسلیم و تدارک شده اما پراکنده و جدا جدا بودند و اغلب از جنگیدن اکراه داشتند (گروه‌های خارجی). سرخ‌ها پرشور از قلمرو خاص خودشان دفاع می‌کردند، بر شبکه وسیع راه‌آهن که به مسکو می‌رسد تسلط داشتند. متفقین نامتحد بودند. اما سرخ‌ها برخوردار از اتحاد شکوهمند دیکتاتوری پرولتاریا.

حمله‌های سرخ‌ها در تمام جبهه‌ها به پیروزی انجامید. پشکوف، دروازه کشورهای بالتیک در ۲۰ نوامبر به دست می‌آید. ناروا، کلید استونی در ۲۸ همین ماه؛ مینسک پایتخت روسیه سفید در ۹ دسامبر. سقوط آلمان به ورشکستگی شبه دولت‌های ملی‌گرا در ایالت‌های بالتیک منجر می‌شود. در استونی، لیتوانی و لتونی دولت‌های شورایی تشکیل و با حکمی از شورای وی تسیک در ۲۳ دسامبر به رسمیت شناخته می‌شوند. اوفرا در ۳۱ دسامبر؛ خارکف و ریگا در ۳ ژانویه؛ ویلنا ۸ ژانویه؛ میتائو نهم؛ شنکورسک در رود دوینا در منطقه قطبی و یکاترینوسلاو در دل اکراین جنوبی در ۲۶ همین ماه تسخیر می‌شوند. در سراسر اورالسک، اورنبورگ و ایلتسک راه دوباره برای اتصال به ترکستان که در آلام جنگ داخلی به سر می‌برد گشوده می‌شود.

بازگشت اکراین و ایالت‌های بالتیک به سرزمین پدری شورایی به عنوان نخستین پیامد بین‌المللی انقلاب آلمان نمودار شد. اما در همان ساعتی که پیروزی‌های پرولتاریای روسیه او را آماده کرده تا دست در دست پرولتاریای آلمان بدهد، پرولتاریای آلمان در حال شکست در سنگر بندی‌های برلین بود. قتل کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ نشانه‌های شکست انقلاب پرولتری در اروپای مرکزی بود.

شکست کارگران آلمان

اینجا فقط می‌توان به مراحل اصلی انقلاب آلمان اشاره کرد. پس از آتش‌بس، دولت سوسیالیست کمیساریای خلق دو دغدغه اصلی نشان داد: فرونشاندن درخواست‌های متفقین (به خاطر هراس از اشغال خارجی) و ره‌سپاری به سوی بلشویسم که منادی بحران‌هایی برای آنها بود. سوسیال دموکراسی خود را به عنوان حزب محافظه‌کاری اجتماعی، و دفاع از نظم سرمایه‌داری در قدرت تثبیت کرد. در کشور تنها قدرت واقعی در دست شوراهای کارگری (*Arbeiterrate*) بود اما در این شوراها سوسیال دموکرات‌ها اکثریت قاطع را داشتند. کنگره شوراهای آلمان که از ۱۶ تا ۲۵ دسامبر در برلین جلسه داشت، پیشنهاد ارنست دومیگ، سوسیال دموکرات مستقل را که اصل «انتقال قدرت به شوراها» را تایید می‌کرد با ۳۴۴ رای مخالف در برابر ۹۸ رای موافق رد کرد و در عوض کل قدرت را به کمیساریای خلق منتقل کرد که باید مجلس قانونگذاری را تشکیل می‌داد. پس از این سلب اختیار آشکار از سازمان‌های عمده کارگری تنها فرصت پرولتاریای انقلابی در پیشگامی شورشی بود که اگر حزب کمونیست آن را سازماندهی و رهبری می‌کرد، بی تردید آنقدر قدرت داشت که از این نبرد حیاتی پیروز بیرون بیاید. امکانات آینده ظاهراً فرصت در خور توجهی برای بازیابی در اختیار گذاشتند. اسپارتاکیست‌ها با پیگیری برنامه‌شان برای دیکتاتوری پرولتاریا نفوذهایی به دست آوردند. ملوانان کیل و پرولترهای مناطق کارگرنشین برلین فقط در رویای پیروی از نمونه برادران روسی‌شان بودند. مادام که این نیروها با سرکوبی خونین مواجه نشدند، نظم اجتماعی ایمنی نداشت. در این مقطع رهبران سوسیال دموکرات خود را هماهنگ با روسای نظامی دیدند. به خاطرات گوستاو نوسکه، سردبیر سابق *Volksstimme* ارگان سوسیال دموکرات‌های کمینتیز برگردیم که در بحران ژانویه ۱۹۱۹ در راس یگان افسران واپس‌گرا وظیفه قضایی طبقه

کارگری را به دوش گرفت که به اصطلاح نمایندگی آنها را رایش‌تاک به عهده داشت. ما بخش مربوط به جلسه مشترک دولت و هیات اجرایی مرکزی شوراهای کارگری را در ۶ ژانویه ۱۹۱۹ می‌آوریم:

وقتی من این دیدگاه را بیان کردم که باید با نیروی مسلح نظم را برقرار کرد هیچکس مخالفت نکرد. وزیر جنگ، سرهنگ راینهارت، پیش‌نویس دستور انتصاب ژنرال هوفمان به فرماندهی کل قوا را آماده کرد که در راس چند واحد ارتش در نزدیکی برلین بود. با این انتصاب مخالفت شد که این ژنرال بین کارگران خیلی منفور است. نزدیک دفتر ابرت خیلی عصبی ایستاده بودیم. وقت کمی داشتیم: مردم در خیابان‌ها گرد آمده و خواستار اسلحه بودند. اصرار کردم که باید تصمیمی گرفته شود. یکی گفت: «شاید بخواهید خودتان اینکار را بکنید؟» قاطع و خلاصه جوابش دادم: «برایم مهم نیست، یکی سگ پلیس بشود! من از مسوولیت هراسی ندارم.» بی‌درنگ تصمیم گرفته شد که دولت به من اختیار فوق‌العاده برای برقراری دوباره نظم در برلین بدهد. راینهارت در امریه انتصابش نام هوفمان را خط زد و نام مرا به جایش گذاشت. اینطور بود که من به فرماندهی کل قوا رسیدم.^{۳۹}

در همان روز، تحریکی خونین جرقه‌ی انفجار را زد. امیل آیشهورن، انقلابی جسور حزب USPD از آغاز انقلاب به ریاست پلیسی برلین رسیده بود.^{۴۰} او مرکز پلیس را به مامن پرولتاریا تبدیل کرد. منازعه دایمی بین این مرکز انقلابی و دولت و فرمانده نظامی سوسیال دموکرات برلین، اتو ولز، وجود داشت. راه‌پیمایی کارگری به ابتکار عمل آیشهورن در مرکز برلین ترتیب داده شد که به دستور اتو ولز با رگبار آتش همراه شد. انتصاب نوسکه در خیابان‌ها با خون‌شانزده کارگر مرده تایید شد. دولت انفصال آیشهورن از خدمت را اعلام کرد که از استعفا دادن از مقامی که نه عنایت وزرا بلکه انقلاب به او بخشوده بود خودداری می‌کرد.^{۴۱} این تحریکات در زمانی به ورود پرولتاریا به خیابان‌ها شتاب بخشید که به

نوشته کارل رادک به کمیته مرکزی حزب تازه تاسیس کمونیست آلمان، شوراها دیگر چیزی نبودند مگر حضوری حداقلی که هنوز تجربه هیچ مبارزه سیاسی که بتواند قدرت توده‌ها را آزاد کند نداشتند: اینها تحت تاثیر سوسیال دمکراسی ماندند. در این شرایط اندیشیدن به کسب قدرت از سوی پرولتاریا بیرون از مساله است.^{۴۲} پیشنهاد رادک پرهیز از برخورد و دست زدن به کارزار تبلیغاتی برای افشای خیانت کمیساریای خلق و هیات اجرایی شورای کارگری بود با هدف اینکه این کارزار، پیگیر انتخابات تازه برای شوراها باشد و به این ترتیب پرولتاریای انقلابی را مهیای حمله و فتح ارگان‌های قدرت با ابزار قانونی کند. کمیته مرکزی تردید داشت. لیکنکشت به دنبال جریان توده‌یی کشیده شد: او بدون مشورت با کمیته مرکزی مانیفستی را با شولتز و لیدور مستقل امضا کرد که پیشنهاد عزل ابرت و شایدمان را از دولت می‌داد. این نه تنها لغزشی جدی از نظم سازمانی بود بلکه مرتکب همان خطایی شد که بلشویک‌ها در مشکلات ژوئیه ۱۹۱۷ با قاطعیت جلوی آن را گرفتند وقتی توده‌های پتروگرادی مشتاقی شرکت در نبرد نابه‌هنگام با کرنسکی را از اینکار بازداشتند. خامدستی بهترین رهبران پرولتری در اینجا از اولین دلایل شکست بود. لیکنکشت بدون حزبی شورشی پیش از موعد را آغاز کرد که ناتوان از هدایتش بود. کمیته مرکزی شگفت‌زده از چرخش حوادث نه هیچ شعار شورشی طرح کرد و نه هیچ دستور عمل راهبردی. ۲۰۰۰۰ پرولتر مصمم، ارتش باشکوه آماده برای هرگونه فداکاری، که اگر پشتشان حزبی با رهبری درست وجود داشت خیره کننده می‌شدند، در خیابان‌های نمناک تیرگارتن چندین ساعت این پا و آن پا می‌کردند.^{۴۳} هیچکس هیچ دستوری به آنها نداد. هیچ کمیته انقلابی نمی‌دانست چگونه از تواناییشان استفاده کند. رزا لوکزامبورگ روز بعدش نوشت: «رهبران توی کنفرانس بودند، توی کنفرانس، توی کنفرانس. نه، این توده برای کسب قدرت آمادگی نداشت

یا انگیزه‌هایشان دیگران را به ریاست برشان ترغیب می‌کرد، و اولین کنش انقلابیشان متقاعد کردن رهبران به متوقف کردن کنفرانس‌های تمام نشدنیشان در *Polizeiprtisidium* بود.^{۴۴} شهادت نوسکه این داوری را تایید می‌کند: «اگر این جمعیت به جای رهبرانی وراج رهبرانی قاطع داشت، آگاه به مسیر، قبل از ظهر اربابان برلین می‌شدند ...»^{۴۵} هیچ رهبر انقلابی که ارزش نام بردن داشته باشد وجود نداشت. حزب کمونیست بسیار جوان، بی تجربه، بدون کادر، بدون کمیته مرکزی جسور و انگیزه‌مند بود. توده‌های کارگری در پی نبرد بودند اما بیش از حد به سنت‌های نظم سوسیال دمکراتیک پایبند بودند که بتوانند با کنش خود کمبودهای رهبری و حزب را جبران کنند. ناشکیبایی قابل درک و جسارت شخصی لیکنکشت از هراس از دست دادن زمان بود. رزا روشن بین بود اما قدرتی نداشت. به این ترتیب علت‌های بلافصل شکست به یکدیگر می‌پیوستند. شورش را دسته سلطنت طلب نوسکه که

عمده افراد آن را افسران تشکیل می‌دادند سرکوب کرد. فوروارتس کارل لیکنکشت و رزا لوکزامبورگ را به تحریک جنگ داخلی متهم کرد. آنها در ۱۵ ژانویه پس از نبردی خیابانی دستگیر و همان روز کشته شدند. لیکنکشت عصر هنگام در تیرگارتن دستگیر و «در حال فرار» با شلیک گلوله‌یی از پشت کشته شد و لوکزامبورگ از هتلی که در آن بازداشت بود به یک اتومبیل کالسه‌ای منتقل و در آنجا مجسمه‌اش با شلیک گلوله روولور ستوان فوگل متلاشی شد. جسدش را به کانالی در آن نزدیکی انداختند. قاتلان لیکنکشت و لوکزامبورگ مجازات نشدند.

پربینکیو

شکست انقلاب پرولتری آلمان قوت قلبی برای متفقین شد که در واقع سهم خود را در این شکست داشتند. اسپارتاکیست‌های برلین عملاً کل جهان سرمایه‌داری را پذیرفتند. ویلسن، کلمانسو، لوید جرج، ارلاندو^{۴۶} و فوخ (که این حرفش «هیندنبورگ از لیکنکشت بهتر است» مشهور شد) از نوسکه‌ی «سوسیالیست»، استین‌ها، کروپ‌ها، گرونرها و هوفمان‌ها بزدلانه حمایت کردند. جبهه بلشویسم حالا از راین به ماورای ویستولا عقب‌نشینی کرده بود جایی که جمهوری لهستان تحت دولت سوسیالیست داژینسکی به عنوان خاکریز دیگر اروپای کهنه تاسیس شده

شوراها تحت تأثیر سوسیال-

دموکراسی ماندند.

در این شرایط اندیشیدن به کسب

قدرت از سوی پرولتاریا

بیرون از مساله است

بود. اما حمام خون برلین درمانی برای بحران اجتماعی که قاره را دربرگرفته بود نداشت. وضعیت در کشورهای شکست خورده همچنان انقلابی بود و در کشورهای پیروز هم به آن سمت تمایل داشت. فرانسه، بریتانیا و ایتالیا در اضطراب ترخیص سربازان از خدمت گرفتار بودند که به بیکاری میلیون‌ها کارگر بدخلق و خسته انجامید؛ تازه اینها عادت به حمل نارنجک داشتند و تمایلی به باور کردن راه‌حل‌ها نداشتند. سال ۱۹۱۹ با حوادثی پراهمیت مشخص می‌شود: جمهوری شورایی در باواریا، دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان، وخیم شدن بحران در ایتالیا، بی‌روحیه شدن گروه‌های فرانسوی در ادسا، سربچی در ناوگان دریای سیاه فرانسه.

افزون بر آن مشکلات اقدام به دخالت موثر در جلسه متفقین (کنفرانس پاریس) کاملاً آشکار بود، جلسه‌یی که برای طرح دوباره نقشه جهان پس از ویرانی اروپای مرکزی تشکیل شده بود. دخالت نمی‌توانست تمام نتایج مورد انتظار دست یابد (یعنی تثبیت سرمایه‌داری در روسیه) مگر به قیمت جنگی تازه که احتمالاً شدید و طولانی می‌بود. اما وضعیت روحیه در ارتش‌های پیروز و نگرش طبقه کارگر در کشورهای در حال منازعه در هر دو طرف روشن کرد که دشمنی‌ها نمی‌توانست در مقیاس بزرگی علیه انقلاب زحمتکشان دوباره علم شود. از اینرو تردیدهای کنفرانس پاریس درباره مشکل روسیه فقط جنبه‌یی مجزا از مشکلات بین‌المللی داشت - به ندرت مجزا. در بحث‌ها دو گرایش آشکار بودند. کلمانسو (رهبر فرانسه) طرفدار سیاستی قوی و قاطع بود که پیروزی سریع نظامی بر بلشویسم را ممکن می‌دانست. لوید جرج (نخست‌وزیر بریتانیا) و رییس جمهور ویلسن محتاط تر بودند: آنها کنش‌های دراز مدت مانند خرابکاری دیپلماتیک، جنگ اعلام نشده، جنگ غیر مستقیم از طریق تطمیع دولت‌های وابسته و محاصره اقتصادی را تجویز می‌کردند: شاید بر تاثیر قحطی، خستگی جسمانی و فساد خود بلشویسم حساب می‌کردند. این تفاوت در باورها با تضاد منافع ترکیب می‌شد: مهم‌ترین همه اینها بی‌طرف نگه داشتن آمریکایی‌ها و ژاپنی‌ها بود از هراس یکدیگر در شرق دور سیبری.^{۴۷}

توصیف گرایش‌های متضاد متفقین در مقطع شکست انقلاب آلمان همزمان با پیروزی‌های سرخ‌ها چنین است. پیغامی رادیویی از کنفرانس پاریس در ۲۳ ژانویه ۱۹۱۹ تمام دولت‌های برخوردار از موجودیت واقعی در قلمرو امپراتوری قبلی روسیه را دعوت کرد تا نمایندگان به کنفرانس صلحی بفرستند که قرار بود با حضور متفقین در جزیره پرینکیو نزدیک کنستانتینوپل برگزار شود. دولت شوروی در ۴ فوریه دولت‌های بزرگ را به موافقتش با آغاز مذاکرات متوجه کرد و

خود را خواستار صلح نشان داد: این به معنی استمرار سیاست‌های برست لیتوفسک در مذاکره با متفقین بود (یا چنین انگاشته می‌شد) به همان دلایلی که به خود این پیمان انجامیده بود. یادداشت چیچرین در برخی از نکات اصلی بیان می‌کند که:

دولت شوروی اعلام می‌دارد که ... آماده است تا با قدرت‌های متفق درباره مساله بدهی‌ها توافق کند. از به رسمیت شناختن تعهدهای مالی به طلبکارانی که شهروندان قدرت‌های متفق هستند سر باز نخواهد زد ... قصد دارد تا به وام‌ها با مقدار مشخصی از مواد خام سود اعطا کند ... آماده است تا به شهروندان قدرت‌های متفق معدن، جنگل و دیگر موارد توافقی را اهدا کند به شرطی که اداره داخلی این موارد مورد توافق، تداخلی با نظم اجتماعی و اقتصادی شوروی نداشته باشد ... نکته چهارم آنکه دولت شوروی باور دارد که مذاکرات مطروحه باید در زمینه توافقات مربوط به قلمرو ثمری داشته باشند: چون دولت شوروی اساساً نمی‌خواهد که از مذاکره بر سر مساله الحاق قلمروهای مشخصی از روسیه توسط قدرت‌های متفق محروم شود ...

این پیشنهاد الحاق گامی حتماً جلوتر از سیاست‌های برست لیتوفسک بود: علت‌هایش را بی‌تردید بایست در شکست‌های برلین جستجو کرد. محدوده‌های عقب نشینی اما آشکارا تعریف شدند؛ در واقع به استثنای توافقات مربوط به قلمرو هنوز شکل سیاست شوروی را داشتند یعنی به رسمیت شناختن وام‌ها با شرایط مشخص، تضمین‌های اقتصادی برای توافقی‌های مالی، توافق‌های صنعتی که تضمین می‌کردند اینها بر دولت شوروی تاثیری نداشته باشد. همان آغاز مذاکرات در پرینکیو به رسمیت شناختن دولت‌های ضد انقلاب را که در سیبری، ناحیه دن و قفقاز در حال ساخته شدن بودند از سوی شوروی نشان داد. این سیاستی به شدت خطرناک بود که خوشبختانه در نتیجه

پاسخ رهبران ضد انقلاب، کولچاک و دنیکنین، (بی‌تردید با پذیرفتن نصیحت ژنرال‌های متفقین) به نتیجه بدی منجر نشد. آن دو با اتکا به هجوم بهار آینده از پاسخ به پیشنهاد قدرت‌های متفق و یادداشت چیچرین خودداری کردند که برآورد نادرستی از سوی آنها بود.

اهداف حاکمان شوروی در این مقطع خیلی ساده بود: به دست آوردن زمان، تثبیت قدرت شوراها گرچه در ناحیه‌یی محدود و مجزا، ابقای تمرکز بر انقلاب پرولتری و باز گذاشتن موارد برای آینده: «به دست آوردن زمان با واگذاری بعضی فضاها در صورت لزوم» و اجازه دادن به انقلاب اروپایی که اکنون بلوغش قریب الوقوع است. حوادث از آن پس نشان دادند که پرولتاریای غرب چقدر از همگامی با درخواست‌های روز دور بود. قطعاً تبلور دولت‌های ضد انقلاب در پیرامون شوروی که از عبارات شاق و تحقیرکننده پیمان صلح آسیب دیده بودند، کمکی به کوشش‌های پرولتاریای انقلابی در غرب نمی‌کرد. دورنمای روسیه‌یی سرخ، محروم از غلات کوبان و سیبری، ذغال دونتز، آهن اورال، نفت باکو و متکی به منابع خود و فعال نبودن پرولتر غربی را تصور کنید: آیا چنین روسیه‌یی می‌تواند بعداً در فتح سیبری، قفقاز، جنوب سفید (یا حتماً مقاومت در برابر آنها) موفق شود که دولت‌های سرمایه‌داری آنها، بیش و کم مستعمرات متفقین، با کمک قدرت‌های پیروز در حال تثبیت شدن هستند؟ با یکدندگی طرف سفید، مانورهای خطرناک سیاسی لوید جرج و ویلسن به سود شوروی شد. یکبار دیگر نشان داده شد که جمهوری پرولتری از هیچ فداکاری برای صلح با جهان حتماً وقتی دشمنانش وادارش کنند که برای زنده ماندن بجنگد، دست نمی‌کشد.

شکست طرح‌های پرینکیو برای روسیه شوروی سه سال مقاومت قهرمانانه دیگر در بر داشت. اما از همین مبارزه‌ها بود که عظمت تاریخی جمهوری با گام‌های استوار به پیش رفت: قلمرو جمهوری



سوسیالیستی شوروی از خلیج فنلاند تا اقیانوس آرام، از قطب شمال تا آسیای صغیر، در حدود یک ششم جهان گسترده شد. متفکرین به تدارک هجومشان در لهستان، سیبری، آرخانگل، سرزمین‌های بالتیک، منطقه دن و کوپان ادامه دادند و محاصره کمون روسیه را با حلقه دولت‌های ضد انقلاب برنامه ریختند. همه اینها در حالی بود که هیچ کشوری جرات اعلام جنگ رسمی را به شوروی نداشت. این جنگ اعتراف نشده با محاصره‌های اقتصادی پیمان‌شکنانه شکل رسمی به خود گرفت. با آغاز ماه‌های اول سال ۱۹۱۹ حتی یک نامه، یک بسته غذایی، یک بسته کالا یا یک روزنامه خارجی نمی‌توانست وارد روسیه سرخ شود مگر به صورت قاچاق و با عبور از سیم‌های خاردار.

پانویس‌ها

1. E. Ludendorff, *My War Memories, 1914-1918*, (London, 1919), Vol. 2.
۲. چندتایی از تلگرام‌های فرستاده شده از ستاد کل ارتش به دولت: ۱ اکتبر ۱۹۱۸، ساعت ۱۳:۰۰: «... درخواست اضطراری برای پیشنهاد بی‌درنگ صلح. گروه‌ها هنوز مشغول کارند اما پیش‌بینی اینکه فردا چه پیش‌بیاید ممکن نیست. امضا: لرسنر.» ۱ اکتبر، ساعت ۱۳:۰۰: «اگر شاهزاده ماکس از بادن در ساعت ۷ یا ۸ امروز دولتی تشکیل دهد، تا فردا می‌توانم منتظر بمانم و گرنه به نظر ضروری است همین امشب بیانیه‌ی برای دولت‌های جهان صادر کنیم. امضا: هیندنبورگ.» ۱ اکتبر (مخبره ۲ اکتبر در ساعت ۰۰:۱۰): «ژنرال لودندورف به من گفته که باید هرچه سریعتر پیشنهاد صلح را از برن به واشنگتن ارسال کنیم. ارتش نمی‌تواند ۴۸ ساعت هم دوام بیاورد. امضا: گروناو.» وحشت ملهم از ارتش در سینه ستاد کل چنین بود! نک.
3. Paul Frohlich, *The German Revolution, 1926*. Chapter 13.
۳. ابرت عملا صدر اعظم رایش شد اما اصل عملی یکدستی بین او و سلفش در مقام صدر اعظم و نایب السلطنه، شاهزاده ماکس، چنان باقی ماند که مقامات سلطنتی می‌توانستند مشروعیت دولت جدید را بدون شکست سوگندشان به امپراتور به رسمیت بشناسند: E. Waldman, *The Spartacist Uprising of 1919*. Milwaukee, 1958, p. 89.
4. N. Lenin, *Collected Works* (London, 1969), Vol. 28, pp. 101-3.
۵. سال‌ها بعد در ۱۹۴۲ (یعنی وقتی استالین، زینوویف و کامنف هر تکه‌ی از واقعیت را که نشانی از اختلاف بین لنین و تروتسکی داشت گرد می‌آوردند) این جمله‌ها

نشانه مخالفت دو رهبر با یکدیگر دانسته شد. کافی است به متن دیدگاه لنین اشاره کنیم تا ببینیم هر دو رهبر یک مطلب را بیان می‌کرده‌اند. در هر حال تروتسکی به نام کمیته مرکزی حزب سخن می‌گفت. کل مطلب این است که همه چیز قاعده‌مندی سردستی از سوی سخنگو است اگر غلط چایی از آن نوع که در گزارش‌های تنظیم شده آن زمان به وفور دیده می‌شد، نباشد. در این مقطع فقط یک خط فکری وجود دارد که آن هم خط حزب است: بر این پایه مشترک تنها می‌توان اختلافی ظریف را مشاهده کرد، که تاکید لنین بر خطر جنگ با آنتانت‌ها امپریالیسم است در حالی‌که تروتسکی در سخنرانی ۳۰ اکتبر در وی تسیک نتیجه می‌گیرد که جمهوری تا بهار آینده از مهلتی برخوردار است و آتموقع انجام عملیات بزرگی که حالا باید آغاز شود خیلی دیر خواهد بود (دیدگاهی که حوادث بعدی به زودی اثباتش کردند؛) اندیشه او بر هجوم انقلاب به غرب استوار بود. شاید اینجا بتوانیم دو چیز را درک کنیم: یا تاثیرات طبیعی تقسیم کار بین رییس شورای کمیساریای خلق و رییس شورای نظامی انقلابی و یا نمایش دو سرشت متفاوت یکی متمایل به احتیاط و دیگری به سمت حمله.

۶. برگرفته از «شگفت و تکان‌دهنده»، پاسخ لنین به کمیونست‌های چپ، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸ (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۷۲).

۷. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۸، صص. ۶۵-۶ یکسال بعد وقتی لنین و تروتسکی در تلگرامی مشترک به تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۱۹ دولت شورایی اکراین را واداشتند تا به سمت چرنوبیتز دست به حمله بزنند تا پیوندی با مجارستان شورایی داشته باشد، شوروی نشان داد که از این اصول الهام گرفته است.

۸. همانجا، صص. ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۲۳ و ۱۲۴. این مشاهدات آشکارا مربوط به آن کمیونست‌هایی‌اند که دوست داشتند شتاب حوادث اکراین را با ابزار دخالت مسلحانه تقویت کنند.

9. K. Kautsky, *The Road to Power* (Chicago, 1909).

۱۰. نک. *Les Partis Social-Democrates*.

مجموعه‌ی بی‌تکنوگاری‌ها از اداره چاپ و پخش، همچنین نک. G. Y. Yakov. *The Political Development of Contemporary German*, Leningrad, 1927.

۱۱. یعنی پس از شکستش در تجهیز پایگاه بزرگ کارگری در رویدادهای ۱۹۲۳.

۱۲. لیبکنشت عملا در اوت ۱۹۱۴ با بقیه نمایندگان SPD در پارلمان رای داد و وقتی نظم را شکست تا مارس ۱۹۱۵ روهله عضویتش را نپذیرفت.

۱۳. ویلسنیم: اصول بازپرداخت پس از جنگ تدوین شده توسط رییس جمهور ایالات متحد.

۱۴. آلبرت بالین ارباب کشتی‌رانی در هامبورگ بود. کلوکتر، کروپ، تیسن و هوگنبرگ خاندان‌های صنعتی منطقه روهر بودند، هوگو استیتر سرمایه دار سلطه‌جویی بود که کنترل بسیاری از روزنامه‌ها را در دست داشت و والتر راتناو سرمایه دار و سیاستمدار یهود معروفی بود که لات‌های دست راستی در ۱۹۲۲ کشتندش.

۱۵. سر جرج بوکانان و موریس پالیولوگ به ترتیب

سفرای بریتانیا و فرانسه در دربار تزار و دولت موقت بودند؛ آلبر توماس رهبر سوسیالیست فرانسوی و وزیر تسلیحات در کابینه کلمانسو بود که در دوره کرنسکی برای نگه داشتن او در جنگ از روسیه دیدار کرد.

۱۶. عنوان آلمانی، *rat der Volksbeauftragten*. ترجمه «شورای کمیساریای خلق» لنین است؛ کمیساریا ترجمه Mandataires سرژ است که اینجا به جای کمیساریا از آن استفاده می‌کند.

۱۷. درست است که هر موافقتی برای مذاکره از جانب آنها با اکراه بوده اما تجربه گروه‌های متفق فرستاده شده به روسیه نشان داده که آنتانت‌ها در هیچ شرایطی نمی‌توانست جنگی پیروزمند با کشورهای انقلابی تدارک ببینند. این گروه‌ها در تماس اولیه شان با انقلاب پرولتاری به سرعت ناراضی شدند. انقلاب در راین متوقف نشد. فوخ و ویلسن که با انقلاب آلمان و روسیه طرف بودند، نسبت به کوهلمان و هوفمان که فقط با روسیه منزوی انقلابی طرف بودند، باید هماهنگ‌تر می‌بودند.

۱۸. ژنرال گرونر، سلف لودندورف در فرماندهی کل قوا در دادگاه مونیخ در ۱۹۲۵ بیان داشت: ما (یعنی فرماندهی کل و سوسیال دمکرات‌ها) به ائتلافی علیه بلشویسم رضایت دادیم.

من هر روز با ابرت در تماس بودم. هدف من گرفتن قدرت از شوراهای کارگری و سربازان بود. برنامه ریزی کردیم تا ده لشکر وارد برلین شوند. ابرت با ما توافق داشت ... مستقل‌ها و شورایی‌ها درخواست داشتند که گروه‌ها خلع سلاح شوند. ابرت با ما موافقت کرد که آنها باید خوب مسلح شوند. ما نقشه عملیاتی مفصلی برای برلین طرح‌ریزی کردیم: پایتخت باید خلع سلاح می‌شد و از اسپارتاکیست‌ها پاکسازی. همه‌کاری را مشترکا با ابرت انجام دادیم. بعد از آن باید دولتی قوی تأسیس می‌شد. گروه‌ها در ماه دسامبر وارد شدند. اما چون می‌خواستند به خانه هاشان برگردند نقشه هرگز عملی نشد.

۱۹. گرچه یوفه در واقع هدایت‌کننده تبلیغات انقلابی در آلمان بود، ظاهرا این جزوه‌های خاص را پلیس پروس در چمدان‌های دیپلمات‌ها کار گذاشته بود. (والدمن، پیشین، صص. ۶۶-۷)

۲۰. از *ایزوستیای مسکو*، ۱۸ یا ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸.

۲۱. نوووچر کاسک پایتخت منطقه دن بود.

۲۲. ناحیه ترک در مرز قفقاز و رودی به همین نام که به دریای خزر می‌ریزد.

۲۳. نام کنسول هاینو از روسی تایپ شده و ممکن است غلط باشد.

۲۴. اسم اشن هم همینطور.

۲۵. گزارش پول به اداره جنگ برگرفته از اوراق کابینه در اثر زیر خلاصه شده است: R. H. Ullman, *Britain and the Russian Civil War*, Princeton 1968, p. 49.

آنها کمک دراز مدت به دنیکیان را پیشنهاد کردند (شامل تانک، هوایما و گروه‌های بریتانیایی)، تا وحشت بلشویسم، «خالی از سکنه کردن نواحی بزرگ و ویران کردن تمدن» را متوقف کنند.

۲۶. استالینگراد امروز (از ۱۹۶۲ به بعد ولگوگراد) بودونی از حمایت‌کنندگان وفادار نظام استالین شد؛



در ۱۹۳۵ مارشال اتحاد شوروی شدو پاکسازی ارتش را ترتیب داد؛ در جنگ دوم جهانی چندان نقشی نداشت. 28. I. Maisky, *The Democratic Counter-revolution*, Moscow, 1923. 29. سرتیپ آلفرد ناکس در دوره کاریش در مقام وابسته نظامی سفارت بریتانیا در پتروگراد از کودتای کورنیلف علیه کرنسکی حمایت کرد؛ سال بعد تلاش کرد تا لاکهارت را در مرحله دوم طرفداریش از شوروی احضار کند و با شور و اشتیاق ژاپن را به جان روسیه انداخت. ژنرال موریس یانین فرمانده اسمی کل قوای نیروهای متفقین در سیبری در عمل زبردست ناکس بود. حضورش در ولادپوستوک بیانگر سهم فرانسه در دخالت متفقین بود (تجربه زیادی در روسیه قبل از انقلاب داشت و در ۱۹۱۶ رییس هیات نظامی فرانسه در پترزبورگ بود) و چانه‌زنی چکسلواک‌ها برای به رسمیت شناخته شدنشان از نظر سیاسی. ارتباط چک‌ها وقتی تثبیت شد که او فرماندهی نیروهای چک در جبهه فرانسه را قبل از ورودش به سیبری در دست داشت. نک.

Ullman, *Britain and the Russian Civil War*, Princeton, 1961.

۳۰. منازعه قابل ملاحظه‌یی بر سر اقدام دقیق حمایت نمایندگان مختلف گروه‌های متفقین از کودتای کولچاک شده است. ژنرال یانین بعدتر ادعا کرد که بریتانیایی‌ها کولچاک را برای تضمین «حکومتی از خود تثبیت کردند» که برایشان بهره‌برداری‌های اقتصادی در ترکستان داشته است. نولان سفیر و دو تن از افسران کادر یانین اظهارات مشابهی داشتند؛ ادعا شد که ژنرال ناکس در پایان اکتبر ۱۹۱۸ مقدمات لازم برای کودتا را آماده کرده بوده است. لژیون چکسلواک آشکارا با براندازی هیات دبیران مخالفت کرد. حتا قبل از آن با کولچاک مشکل داشتند. دولت بریتانیا کاملا با کودتا مشکل داشت چون دولت دبیران را به عنوان دولت رسمی روسیه به رسمیت شناخته بود. فعالیت‌های سرهنگ نیلسن، عضو هیات نظامی ناکس در امسک، توسط وایت‌هال به عنوان تمایل به پیشنهاد همدستی بریتانیا در براندازی کولچاک مورد تحقیق قرار گرفت. او تیره شد، گرچه او و همکارانش در هیات مسلما از قبل می‌دانستند که کودتا در هر لحظه ممکن است اتفاق بیفتد. کاپیتان استونی یکی دیگر از آجودان‌های متهم شده ناکس، واپس‌گرای طرفدار تزاری بود که مشارکتش در توطئه به قول اولمان «نه چندان غیر قابل تصور» بود. کمک به توطئه‌گران از مسلسل‌های گردان ۲۵ میدل سکس سرهنگ وارد جای تردید ندارد. نک.

Ullmann, *Intervention and the war*, pp. 279-84 and *Britain and the Russian Civil War*. pp. 33-4 and Fleming, *The fate of Admiral Kolchak*, London, 1963, pp. 112-16.

۳۱. درباره کفرانس جاسی نک.

M. Margulies, *A Year of Intervention*, Berlin, 1923.

مارگولی از شرکت کنندگان در کفرانس بود.

۳۲. از آنجایی که ژنرال فرانسه دسپره به روسیه نفت برنامه دخالت که او هم در آن مشارکت داشت خیلی زود لغو شد. (البته سرژ اشتباه فکر می‌کند که یانین

کنترل کننده» کولچاک بوده. نک. پانوش شماره ۳۰. ۳۳. کمونیست‌های انقلابی و کمونیست‌های نارودنیک دو حزب کوچک منشعب از اس ارهای چپ بودند که پس از شورش ژوویه ۱۹۱۸ اس ارها از آنها جدا شدند. نارودنیک‌ها حزبشان را منحل کردند و نوامبر همان سال وارد حزب کمونیست روسیه شدند و «حزب کمونیسم انقلابی» (که با موضع جالب نظری از شوراها دفاع می‌کرد اما نیاز به «دیکتاتوری پرولتاریا» را رد می‌کرد و نشریه خود را داشت) در اواخر ۱۹۲۰ منحل و وارد صفوف بلشویسم شد.

۳۴. تمام سخنرانان بلشویک اینها بودند: ی. م. استکلف سردبیر *ایزوستیا*، د. کورسکی کمیسر عدالت خلق و و. آواناسف وزیر وی تسبک.

35. Lenin, collected Works, Vol. 28, pp. 138, 139, 142, 143, 150, 151, 154, 160, 163-4.

۳۶. اولین اعلامیه هیات دبیران بیان می‌داشت که طبقات دارا (سرمایه‌داران زمینداران بزرگ) با آز و خودبینی ضد ملی و سرسپردگیشان به خارجی‌ها خود را بی‌آبرو کرده‌اند.

۳۷. پیاتاکف از تواناترین مدیران شوروی بود (او از محفل‌های کوچک بلشویک‌های رده بالا برآمده بود که از «وصیت» لنین در دسامبر ۱۹۲۲ ستایش محتاطانه‌یی کرد. بعد از اینکه یکی از اعضای اصلی اپوزیسیون چپ تروتسکیستی شد در ۱۹۲۸ از آن دست کشید و در مقام کمیسر صنعت سنگین روس به کار ادامه داد و دوباره در ۱۹۳۴ وارد کمیته مرکزی حزب شد. در اواخر ۱۹۳۶ دستگیر شد و در «دادگاه کانون تروتسکیستی ضد شوروی» در سال ۱۹۳۷ به چندین توطئه قتل و خرابکاری اعتراف کرد و به مرگ محکوم و با شلیک گلوله کشته شد.

۳۸. اگر این که اکنون ارتش سفید دنیکیین کاملا اشغالش کرده بود، برای شوروی اهمیت خود را از دست داد. حمله دنیکیین به تولا و مسکو را ارتش سرخ و شورش دهقانان از پشت سر شکست داد. سرانجام انقلاب فتح دوباره کشور را در سال ۱۹۲۰ پی ریخت. در سراسر این نبردهای موفقیت‌آمیز راکفسکی در راس دولت شورایی اکر این باقی بود.

39. G. Noske, *Von Kiel bis Kapp*, Berlin, 1920.

۴۰. امیل آیشهورن (۱۸۶۳-۱۹۲۵)، از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۷ در راس اداره چاپ حزب سوسیال دمکرات آلمان بود سپس به سرویس نشر USPD پیوست. او در مقام Polizeipräsident برلین در انقلاب به طور منظم برای اداره اجرایی شورای کارگران و سربازان برلین گزارش تهیه و مسلح کردن کارگران را تشویق می‌کرد و ملیش‌سبایی انقلابی تاسیس کرد به نام Sicherheitswehr. در ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. نک.

Badia, *Le Spartakisme*, Paris, 1967, pp. 247, 251, 420.

۴۱. USPD و اداره اجرایی شوراهای برلین او را به این مقام منصوب کردند. پس از فروکش کردن موج انقلابی در شهر دولت این سازمان دوم را متاثر از خود و عملا تعطیلش کرد. (۶ ژانویه). وادمن، پیشین.

۴۲. این سطور از نامه کارل رادک از برلین به کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در ۹ ژانویه برگرفته شده است. رادک که مخفیانه در پایتخت کار می‌کرد با دقت و روشنی همه‌چیز را می‌دید. او به حزب هشدار داد که خطر تن در دادن به تحریک وجود دارد. این نامه الگوی پیش بینی سیاسی و ثبات عمل انقلابی است. اگر به پند رادک گوش داده می‌شد، شاید پرولتاریای آلمان از شکست جبران ناپذیر ژانویه می‌گریخت و رهبرانیش کارل و رزا را حفظ می‌کرد و نقشه‌های ابرت، وایز و نوسکه را بی اثر و آینده را روشنتر می‌کرد. نک.

K. Radek. *In the Service of German Revolution*, Moscow, 1921.

باید تاسف خورد که این کتاب برجسته که چکیده تجارب یکسال نبرد قاطع در اروپای مرکزی است تاکنون به فرانسوی ترجمه نشده است.

۴۳. تیرگارتن پارک بزرگی است در مرکز برلین.

۴۴. برگرفته از مقاله‌یی در *رته فاهنه* (عملا از کسی دیگر در ژانویه ۱۹۲۰ گرچه به اندیشه رزا در مقاله *Was Machen Die Fuhrer?* اش که در شماره ۷ ژانویه ۱۹۱۹ همین مجله چاپ شده بود، خیلی نزدیک بود. نک. *والدمن، پیشین*).

۴۵. نوسکه، پیشین.

۴۶. و. ارلاندو نخست وزیر ایتالیا بود.

۴۷. تحلیل سرژ از سیاست‌ها و انگیزه‌های متفاوت وزرای متفقین بسیار درست است. نظر اولمان برگرفته از صورت جلسه‌های نمایندگان امپراتوری بریتانیا و شورای ده نفره رهبری در کنفرانس صلح پاریس به این قضیه مربوط است که لوید جرج از دولت‌های شرکت‌کننده پرسید چند گروه می‌توانند برای شکست دادن بلشویسم تدارک ببینند. همه گفتند «هیچ». (همانطور که نخست وزیر بریتانیا قبل از سوال حدس زده بود). لوید جرج به طور رسمی با ایجاد کمربند امنیتی پیرامون بلشویسم مخالفت کرد اما همراه با رییس جمهور ویلسن و دیگر متفقین تا سال ۱۹۱۹ به سیاست تحریم اقتصادی شوروی ادامه داد. ویلسن اولین کسی بود که از محاصره دریایی تجارت خارجی روسیه عقب کشید و گرچه با اهداف تحریم موافق بود، از نظر قانونی نمی‌توانست به نیروی دریایی ایالات متحد دستور عملیات بدهد مگر با اعلام جنگ با کشورهای تحریم شده از سوی کنگره. کابینه بریتانیا با تصمیم ۴ ژوویه که می‌گفت «درواقع بین بریتانیا و دولت بلشویستی روسیه حالت جنگی برقرار است چنانکه نیروی دریایی ما در آب‌های روسیه توانایی دارد در موقع لزوم از زمین و دریا به نیروهای دشمن حمله کند» بر این مشکل فایق آمد. اما چند روز بعد نتیجه رسمی پیمان صلح ورسای و چشم‌انداز گشایش روابط تجاری پر و پیمان بین روسیه و آلمان (و کشورهای بیطرف) علامت سوالی بر کاربرد و مشروعیت تحریم گذاشت. هرچند در عمل ادامه یافت: تجارت خارجی روسیه در ۱۹۱۹ مثل ۱۹۱۸ کمابیش وجود نداشت. نک.

Ullmann, *Britain and the Russian Civil War*, pp. 104-8, 287-91.

